

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۳۴۱

داشته اند و نیز باز نموده اند که هر کس در چه وقت و چه حالت که در روز و کلام مجلس روی داده است و در رعایت ترتیب ابواب و عناوین کتب از مزاحات صدر و ذیل اخبار و تقابیح رفته اند ازین روی مطالعه کنندگان را در نظر عجب میآید و پاره اخبار را در بعضی مجامع و تقاضای آن مجلس از قانون و قاعده خارج می نگرند و بتأمل و تکریر و تکرار تا اگر نقل آثار در ترتیب این مراتب مسامحه نمیکردند این گونه تاملات و تشکیکات برای ناظرین بر جای نیماند چنانکه در کتب اخبار سطور راست که بعد از آن مکالمات علی بن الحسین علیهما السلام بر زبان رسولی با حارسان و حافظان روز و یکروز پیدا اهل بیت رسول مجید را همچنان احضار نمود چون حضور یافتند و جلوس روی بنیین علیها السلام کرد و گفت ای شتر علی با من تکلم نمای فرمود علی بن الحسین تسکلم است امام زین العابدین

سلام الله علیه در جواب آن خبیث این اشعار فرمود
 لَا تَطْمَعُوا أَنْ تَهْنُؤُوا فَنُكْرِمَكُمْ وَأَنْ نَكْفِيَ الْأَذَى عَنْكُمْ وَتَوَدُّوْنَا
 وَاللَّهُ بَعْلَمُ أَنَا لَا نُحِبُّكُمْ وَلَا نَلُومُكُمْ وَلَا نَحْبُونَا

یزید گفت ای پسر برستی سخن کنی لکن پدر تو حسین و جد تو علی بن ابیطالب همی خواستند بخلافت و سلطنت بشینند سپاس خدایا که ایشان را بگشت و خون ایشان را بر بخت علی بن الحسین انگشت را که ازین پیش مسطور گشت یا بن معویه دهند و صخره آبی آفریند بر آتش خشم برافروخت و با یکی از مردم کشان که از قامت در زمین شبر است خوی دشمنی خلق معروف بود فرمان کرد که این پسر را بگیر و در این باغچه سرای سر بردار و هم در آنجا بجا کش سپاران شرطی آنحضرت را در باغچه سرای در آور و بکندن قبر پرداخت و امام زین العابدین علیه السلام این اشعار را در این هنگام فرمود

أَنَا ذِيكَ يَا جَدَّاهُ يَا خَيْرَ مَرْسَلٍ حَبِيبِكَ مَقْبُولٍ وَنَسَلِكَ ضَائِعٍ
 وَاللَّكَامُؤَاكَا لَا مَاءَ بِذِي لِي نَشَاعُ لَهُمْ بَيْنَ الْأَنَا مِرْفَجَائِعِ
 بِرُؤْعَاهُمْ بِالسَّبِّ مَن لَّا يَرْوَعُهُ سِبَابٌ وَلَا رَاعَ النَّبِيِّنَ رَائِعِ
 وَدَائِعُ أَمَلَاكِ وَأَفْلَاكِ اصْبَحُوا لِحُجُورِهِنَّ بَيْنَ الدَّعِيِّ وَدَائِعِ
 فَلَيْسَ لَكَ يَا جَدَّاهُ تَنْظَرُ حَالَنَا نَسَامُ وَنَشْرِي كَالْأَمَاءِ نَبَائِعِ

پس از آن نماز با استاد و چون شرطی کار خفیه بی پای برد و اینک آنحضرت نمود چنان دستی از عیب بر پس کردنش زدند که بر روی پشاد و ناله سخت و آوازی همیب در افکند و جان از تنش بیرون شد این وقت خالد پسر یزید که بر این حال مکران بود چون این قضیه بدید بجانب یزید شتافت و این داستان هولناک بعرض رسانید یزید نیز در پهم و خوف شد و بفرمود تا آن مرد شرطی را در آن کو دال بجاگ نمودند و امام زین العابدین علیه السلام باز آوردند و پاره روایات صورت این مجلس ذکر این اشعار را در آورده یزید در قتل آنحضرت و آشفته شدن اهل بیت و مکالمه ایشان با یزید ملعون که سیراب کردی و زمین را از خون اهل بیت و ازین طفل صغیر چه خواهی داد سخن تمام زمان با آنحضرت و ناله و زاری ایشان و شفاعت و شفقت مردمان بعضی مطالب مفهومی و تبصیر آبی مخفف منوب و در ریاض الاحزان مسطور است که یزید بعد از احتجاج امام زین العابدین خشکین کردید و گفت ای پسر با ما متعرض مشوی و تبصیر آنحضرت فرمان داد این وقت امام زین العابدین بگریست و اشعر نمود

رابع دوم از کتاب مشکوة الادب نامری

۳۴۹

أنا ذيك يا جداه يا خير من سئل
أنا ذك ليلاني دمشق مكبلا
وما لي من بين الخالقي شافع
لقد حكوا فينا علوج امية
فقد ظهروا فينا عظيم البدائع

این دشت اهل بیت کبریا شده و جناب ام کلثوم پایه کلمات به یزید فرموده و این مجلس کبریا شده و بان ملعون گفتند این کودک را بحال خویش بگذار چه تن او جان نماند و آن ملعون از قتل آنحضرت کجاست و برینا چون عات و اخوات امام زین العابدین علیه السلام کبریا و خیب در آمدند آنحضرت با یزید فرمود این کان بدتک و بین هوکلا و الیناء قرانه فابعث معهن من تبق به حتى یبلغهن المذینة اگر در میان تو داین زمان قرابتی است هر کس را که با او وثوق داری بر آنکس تا ایشانرا بدینه برساند یعنی پس آنکه من گشته شوم ایشانرا محرمی نخواهد بود این هنگام مردمان بانگ ناله و زاری در افکندند و یزید چنانک شد تا فتنه حادث شود و گفت جز تو کسی ایشانرا بدینه نمیرساند با جلد در حدیث مسطور و غیره دستمان مرقوم است که از آن روی اهل بیت کرد و لغت خداوند زشت و قبیح کرد و اند سپهر جاه عیادت بن زیاد را همانا کرد در میان شما و او خویشاوندی بود هرگز با شما باین معامت مبادرت نمی درزید و با نیجالت شمارا راه سپار مینداشت و از پس اینکلمات اهل بیت را رخصت بداد تا مراجعت کردند و در این تره بشا زاور مسجری ویرانه منزل دادند و برود دیگر حکم داد تا سه مبارک حسین علیه السلام را بر باب سرای دیپا و یخچد اهل بیت را با نجای دعوت کردند چون زنان و پردگیان یزید کاهی یا شد هر حلی و زیور که در برداشته از خویش فرو نهادند و جاه سوکوری بر تن بسیار اسفند ایشانرا استقبال کرده با و از بلند کبریا شدند و بانگ ناله و نوحه بر کشیدند و تا سه روز با ایشان با تم و سوکوری بی پای بردند و بروایت ابن جوزی چون یزید طید با سه مبارک ابی عبدالله سلام الله علیه با قضیب جبارت در زید و شترهای حسین بن حاتم المزی را صبر تا و کان الصبر تا سحی تا با خزر بخواند و در تمامت مردمان هیچکس بجای نماند جز آنکه او را سب و شتر و گاو پیش کرد و او را تروک نمود و او بر زره اسلیمی ان مکالت با دی بی پای برد و بروایت هشام چون یزید شتر را را بخواند علی بن حسین فرمود بگذاز آنچه خدای میفرماید ما اصحاب من مصیبه انما یرتد ارتراست یزید در جواب گفت ما اصحابکم لی آخر با بجز میگوید علی بن حسین و زنهار در ریهما نماند بودند علی بن حسین یزید را ند کرد و فرمود با یزید ما اظنک برسول الله لو را نامو ثقیقن فی الجبا عرا با علی اصاب الجبال در این وقت بیخاس در انقوم بر جای نماند جز آنکه سر شک اندید بر اند در فصول المنه مسطور است که از آن پس یزید چند با اهل بیت مهربورافت کار کرد فرمود تا علی بن حسین را بروی در آورند و آنحضرت را مغلولاً حاضر کردند با یزید فرمود لو را انار سو الله معناه یزید گفتک عثا اگر رسول خدای صلی الله علیه و آله مارا در غل مبرید از ما باز میگوید یزید گفت براتی سخن کنی و فرمان داد تا علی را از آن حضرت باز داشتند و فقا و لو را انار سو الله صلی الله علیه و آله و سلم علی العبد لاجت ان یقربنا فرمود اگر رسول خدای صلی الله علیه و آله مارا زود نکران میشد دست میداست که بد و نزدیک باشم یزید فرمان کرد تا آنحضرت را بد و نزدیک نمودند نگاه بان حضرت گفت ایبه با علی بن الحسین و یکر کبوی و حدیث چارای علی بن الحسین که پدر تو انکس بود که رشته

احوال حضرت سیدنا ساجدین علیه السلام

۳۵۰

خوشیادندی مزایب و حق را مجبور داشت و مراد ما شنیدن من مبارعت آمد پس بروی فرو گشت
آنچه بدید می پس آنحضرت آیه شریفه **عَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَاتِهِ رَأَىٰ مَا كُنَّا نَعْمَلُ فَنَحْنُ قَرَّانَتِ فَرَمُوهُ** و تیریه شریفه
اصابکم را بخواند علی بن حسین فرمود **هَذَا فِي حَقِّ مَنْ ظَلَمَ لِأَنَّهُ مِنْ ظُلْمِ** این آیت در حق ظالم درو شده
نه در باره مظلوم با بجهت و نقل این اخبار مختلفه کثیره بدو مقصود نظر بود یکی اینکه بنای این کتاب بر آن است که مجاری
حالات و کمالات و مکالمات حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه را هر قدر ممکن باشد مستقصی باشد و دیگر
دیگر اینکه معلوم میشود که آنحضرت را مجالس عدیده بایزید بیای رفته و آن طعون هر چه در نیروی بازو داشته
خاطر آنحضرت را سپار زوده و در تنگ تر شمت اهل بیت فرو نکند داشته و اگر یکروز بناچار بیاسوده بدیکر در
اسوده نشسته تا گاهی که شعله نار کین و بغضش چندی فرو کشیدن گرفته و نیز از پاره مشاهدات که از سر مظهر نموده و
انخواه با که از پر دگیان خویش بشنید و این مکالمات جا تیس یا رسول ملک روم و دیگران که پایمی روی دادند
حالت طغیان که در مردمان مشاهدت نمود سخت اندیشناک و خائف گردید و خود بدانست که بچه تهمی خطیر و چار
گشته و چگونه خدای قهار و رسول مختار را بر خوشترین دشمنان کرد انبیده ازین روی در اسلوب ارکان کفر و طغیان
تزلزل در افتاد و بنیان ظلم و عدوانش را سهام حوادث و توامع و اوایی شمه و افکند و آنچه در دل داشت بهنفت
و بدیکر کون سخن گفت در آسرا الشهاده مسطور است که از آن پس که زمان امام حسین علیه السلام را بریزید در
آورند زمان آل یزید و دشمنان معویه و اهل اوصیو بر کشیدند و لوله در انداختند و سوکواری و ماتم بیای و میشد
و سر امام حسین علیه السلام در پیش روی او بود حضرت سینه سلام الله علیها میفرماید **وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ اقْتِي**
قَلْبًا مِنْ بَنِي إِدْرَاكٍ كَأَنَّ كَافِرًا وَلَا مَشْرِئًا كَأَنَّ شَرًّا مِنْهُ وَلَا اجْتِنِي مِنْهُ یعنی سو کند ما خدای تجکیس
را بسختی دل و قنادت قلب یزید ندیده ام و هیچ کافر ی در هیچ مشرکی را اشیرت او نشناخته ام
و هیچ کس را بخا و ظلم او نیاخته ام که همی جان سر مبارک نظر میکرد و این شرا
لَيْتَ أَشْيَاخِي بَيَدِ شُهَدَا وَ جَمْعَ الْخَرْجِ مِنْ وَ قِعِ الْأَسَلِ
قرانت مینمود پس از آن فرمان کرد تا سر مبارک امام حسین را برابر باب مسجد دمشق نصب کردند و بدایت صاحب
فضول المته چون زنه های امام حسین را در آورند و سر آنحضرت در پیش روی یزید بود فاطمه و سینه سلام الله
علیها بانسر شریف نظر همی نگاهش شد و آن طعون از ایشان مستور همی داشت چون زنه آن سر را بدیدند صیحه
بر کشیدند و صدای بناله بلند ساختند و زمان و دشمنان معویه از ناله ایشان بناله شدند و لوله و زلزله در
اینوقت فاطمه فرمود ای یزید دشمن رسول خدای سیر میشوند آیا ترا این کار مسرور میدار و گفت **وَاللَّهِ مَا أَتَى**
وَأَبِي هَذَا كَارِهِ وَمَا أَلَى عَلَيْكَ عَظْمًا إِخْتَدَمْتَ كُنْ سَوَكُنْدَ با خدای اینجالت مرا مبرت نیفکنده بلکه کبر است
هستم و آنچه بر شما فرود آمده است بزرگتر است از آنچه از شما برده اند و ازین کلام چنان میرسد که یا در مقامی بود
است که اینجای حالت اسیری و ذلت و سوکواری که در شما چنگ در انداخته از اموال شما یا کسان شما که شهید شده
بزرگتر است و کتاب االی از فاطمه و شرف علی علیها استدم روی است که میفرماید چون در پیش روی یزید
بن معویه جلوس نمودیم ا دل امر را بر رفته کرد و با ما ملاحظاتی در زینده پس از آن سر را در روی آنحضرت

رابع و دوم از کتاب مشکوة الادب ناصری

شام بسوی یزید برخاست و گفت یا امیرالمؤمنین این کنیرک را با من بخش و ازین سخن مرا اراده داشت و من در این وقت جاری زخمشنده روی بودم سخت تر رسیدم و کمان همی بردم که یزید اینکار میتواند و او را ممکن است پس بجایه های خواهرم که از من بزرگتر و اعقل بود چنگ در انداشتم و بروی در او ختم و بروایتی بجا عمدم زنیب دست درآنگدم و عمه ام میدانست که این کار برای یزید ممکن نیست پس کفتم متیم شدم و شدگان شوم عمه ام با شامی فرمود سو کند با خدای دروغ گشتی و لیم شدی و اینکار نه برای تو و نه برای یزید ممکن است یزید خشمناک شد و گفت سو کند با خدای تو دروغ گشتی اگر بخوایم اینکار میکنم فرمود سو کند با خدای این نمیشود و خدای اینکار را برای تو قرار فرموده مگر اینکه از ملت ما پیردن شوی و بدینی جز دین ما متدین گزوی یزید خشمگین شد و گفت آیا با من چنین مخاطبات مبادرت میجویی یا ما پدرت و برادرت از دین خارج شدند فقال
بَدَّ بِنِ اللَّهِ وَ دِينِ أَبِي وَأَخِي وَ جَدِّ أَهْلَيْكَ أَنْتَ وَ جَدِّكَ وَ أَبُوكَ فرمود بدین خدای و دین پدرم و برادرم و جدتم در طلب هدایت شدید و جدت و پدرت آن ملعون گفت دروغ میگوئی ای دشمن خدای فرمود
امیری بظلم و ستم زشت میگوید و سلطنت خویش قاهر میشود و قاطع میفرماید کویا یزید ملعون از این سخن شکر میکنی
و خاموش گردید و دیگر باره آمد و شامی عادت کرد و گفت یا امیرالمؤمنین این جاریه را با من بخش فقال
لَهُ الْغَرْبُ وَ هَبَ اللَّهُ لَكَ حَمَقًا قَاضِيًا و پاسخ آن کو هبید و باخشم دستگیر گفت دور شو که خدمت
مرکی کارگر خسته و بیروستی که در مشغول بعضی کتب اخبار و ارواست جناب ام کلثوم بان مرد شامی فرمود اسکند
يَا لَعْنُ الرِّجَالِ قَطَعَ اللَّهُ لِيَا نَكَ وَ اغْنَى عَنِّيكَ وَ اَبْنَيْ بَدَيْكَ وَ جَعَلَ النَّارَ تَوْبَكَ اِنَّ اَوْلَادَ الْاَبْدِيَا
لَا يَكُونُونَ خَدَمَةً لَّا وَوْلَادَ الْاَبْيَاسِ خاموش باش و زبان فرود گشتن ای فروداید و پست پای که
زبانست با خدای قطع کند و دو چشمت را از فرود غ پیش می بهره گرداند و برود دستت را از کار بکنند و
وزارتش و وزخت مسکن دشوی بیاراید با ما فرزندان پیغمبران هرگز کار کن زمانه ازادگان سخن بزند گشت
با خدای انده بنوا کلام ام کلثوم بی پایان نرفته بود که حضرت احدیت دعایش استجاب فرمود و آن مردمان
صراحت تابه شد فقالت الحمد لله الذي جعل لك العفو به في الذنوب قبل الاخر هذا جزاء من
يتعرض لحرم رسول الله فرمود سپاس خدا زیرا که عذاب ترا پیش از آنکه بقوت آخرت دچار
شوی هر چه زودتر متو دار فرمود این است کیفر آنکس که متعرض حرم رسول خدای صلی الله علیه و آله میشود و در
تعبی از کتب این تخیه را نسبت بفاطمه و خرا میر المؤمنین علیها سلام داده اند که با مرد شامی روی دادند و طم
دقه امام حسین و نیز در بعضی کتب در پایان این حدیث بیاره مکالمات دیگر و قتل مرد شامی اشارت نموده اند
و هم بعضی از روایات نسبت استند های شامی را بحضرت مکنه و خرا ام حسین علیها سلام داده اند و در
اینجندی تظن و تا مثلش یاد بود و ترتیب خبر و نقل اخبار را در ذکر حدیث و صدر و ذم آن بیاسیت مفضل شد
نمودار حسن بن علی بن محمد طبری در کامل مروی است که زهر سحر و عتی مجلس یزید در آمد و چون سبایا را نکرا
شد ام کلثوم روی آورد و باید گفت یا امیر المؤمنین این جاریه را با من بخش و اشارت با ام کلثوم سلام علیها
نمود و خواست بهت آن حضرت را بگیرد آن کسانی است از صوف یا خرا ام کلثوم فرمود اقتصربدك عننا

قطعها

احوال حضرت سید اسحاق بن علی بن سلام

تقطعها الله دست خویش از ما بدار که خدایش قطع نماید شامی چون کلام عربی را شنید سخت شکر و تحسین
 شد و گفت ایشان ز کلام طایفه سیدها ما بزبان عرب تکلم نمایند و ایشان را از سبایای کفار کمان میکرد پس نام
 زین العابدین مبادرت کرده فرمود **عَنْدَهُ مِنْ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُحَمَّدٌ خَاتِمُ
 النَّبِيِّينَ وَآنَا بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَهِيَ لَأُمَّ بَنَاتِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ سَبَايَا أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ**
 این زن از دختران رسول خدای محمد خاتم النبیین است من فرزند زاده محمد و ایشان دختر فاطمه دختر محمد صلی الله
 علیه و آله باشند که امیر کرده است ما را امیر ما چون ز میر عرواقی بخال بدانت فلان و نود کنان از مجلس پر
 تاخت و دوشنه بیرون کشید و دست راست خویش که بسوی ام کلثوم دراز کرده بود قطع نمود و آن دست
 بر پاره را که خون چکان بود با دست چپ برگرفت و مجلس یزید درآمد و حضرت علی بن الحسین روی کرد و عرض
 کرد یا بن رسول الله مرا معذور دار که شمار اینست من ختم داز جوهر و خطیقت من در گذر زمان خداوند و عایدی عمر و سجده
 یعنی دست من قطع شد نگاه کر این دو توبه کنان از مجلس بیرون شد و از آن پس او را میگویند دید و ازین خبر چنان
 متفاد میشود که بعد از آنکه یزید این قضیه و سرعت اجابت دعای جناب ام کلثوم را سخن کردید و او داشت
 دو دستی فرو گرفت که از آن پس آنقدرت نداشت که کلام زینب صدق و احوال اجابت آنحضرت را قطع نماید و این
 قضیه یکی از اسباب این مطلب که دید لکن سبب عمد که محل بیخ شک در بیب شون بود همان سر را خا
 نبوت و امامت است که هر وقت بهره مقتضی دانش و حکمت و وقت و محنت روزگار تقاضا نماید و تولا
 هر چه خواهند گویند و بیای بر بند و بیچ شینی از اشیا رافع و حاجز و دفع ایشان و او را ده ایشان شود و کردید و در
 نورالعین مطو است که از آن پس که خوی ملعون سبایای آل و حضرت امام زین العابدین را از باب سبایا
 در آورد و زمان کشفات الوجوه و امام زین العابدین را باریمانی سبت بود و مردمان با آنحضرت خیم کشاد
 و شش و عبرت و ضحرت می نگریند خولی ایشان را بر باب یزید باز داشت و بازید گفت ایولای من سر او
 امیر بر و سر او وقت بستند گفت ایشان را در آن بکرم نبوت خول مبارک حیرت داشت و پاکیزه ساخت بر یزید آورد

أَنَا صَاحِبُ الرَّيْحِ الطَّوِيلِ الَّذِي أَصُولُهُ عَلَى الْأَعْدَاءِ فِي كُلِّ شَهْرٍ
 طَعَنْتُ بِهِ فِي آلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ لِأَرْضِي مَوْلَانَا بِزَيْدِ الْمُؤْتَدِ

نگاه آنس مبارک را در پیش روی آن ملعون بگذاشت و اهل تپه را در حضورش باز داشت و ایشان بر آنحال کرمان
 بودند زین العابدین علیه السلام با یزید فرمود **لَوْ دَانَا جَدْنَا فِي هَذِهِ الْحَالِ وَسَأَلْنَا قَوْلَ كَرْمِنَا**
 جدا در اینجالت و از تو باز پرسند که از چه ما را با اینحال در آوردی چه میگوئی در اینوقت یزید فرمان داد تا دماق را
 از آن حضرت باز کشودند و سبایا را جلوس دادند نگاه حکم نمود تا طشتی از زر سپا و مداند آن سر مبارک را
 در میان طشت بگذاشتند و در پیش روی خویش جا بداد چون حضرت زین مبارک را گریست گریست و باواری
 اند و هنگام ندا بر کشید **يَا حَسِينَاهُ يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ يَا بَعْزَ عَلَيْنَا ذَلِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَيَعِزُّ عَلَيْكَ**
لَوْ رَأَيْنَا فِي هَذِهِ الْحَالِ نَبِيَّكَ هَرَسَ وَمَجْلِسَ بُوَيْبِكُوسِ وَيَزِيدَ خَامُوشَ بُوَيْبِكُوسِ دست دراز کرد و مندی
 که بر روی سر مبارک بود برگرفت پس نوری از آن سر بر سر عثمان آسمان لغمان گرفت و حاضرین را به پشت

ربیع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

و افکند و از آن پس شرح حسرت آن ملعون را با شنایای مبارک نکلمات ابو برزّه اسلمی و اخراج او را بمجلس
 مینویسد و بعد از آن نیکوید این هنگام صدای نغیق و بانگ زاعی و کنگرهای قصرش برخواست چون شنید سخت
 پذیرشید و در هم فرزید و حالتش بیکرگون گردید و از آن پس دهستان را بس الجالوت را مینگارید که امکلمات
 بگذشت و بفرمان آن ملعون شهید گردید بعد از آن نیکوید که سه شهر زوری گفت در آن اشاکه ما یکی روز و با
 در حضور یزید و توفیق دستگیر ناکاه زنی پدیدار گشت که در پوششهای خویش خرامان و دامان کشان چهر
 دلاویز و موی مشک پز که برگزبان حسن و جمال در روی و موی مجلس را ندیده بودم روی آورده تا بر یزید
 آمد و گفت این سر از آن کیست گفت سر حسین است گفت سوگند با خدای که بر جدش و پدرش و دادش و پیش
 سخت دشوار است که او را بر اینحال نکران شوند سوگند بخدای در ایساعت که بخواب اندر بودم دیدم در روی
 آسمان بر کشوده شد پنج ملک با کلاب و آره های زمین آتشین مبوط نمودند و همی گفتند ما را خداوند جبار فرزند
 کرده است که این سرای را بسوزانیم یزید بان زن روی کرد و گفت وای بر تو همانا در ملک و نعمت من بر دوش
 جوئی و اکنون چنین ظلمات کونی سوگند با خدای ترا سخت تر کشی میکشم از زن گفت چکار مرا ازین عیبت نکاش
 مید برگفت بر منبر شوی و علی و اولادش راست نمائی گفت چنین کنم پس یزید فرمان کرد تا مردمان حاضر
 شدند و بان زن گفت بر منبر شو و با نچه ترا مرا کردم بیای بر پس از جای برخاست و بر منبر شد و گفت ای مردمان
 همانا یزید مرا فرمان کرده است که علی و اولادش را سب نمایم با اینکه علی ساقی حوض کوش و روحا لواء احمد و فرزندش
 سید جوانان اهل بهشت هستند بشنوید تا چگونه است با شید که لعنت خدای و لعنت جمله لعنت کنندگان بر یزید
 و آنکه در قتل حسین بیعت کردند و مشایعت نمودند با و صلوات خدای بر علی و اولاد علی و شیعیان ایشان
 باد از آن روز که خدای جبار را پانزده روز کار راستانیزد من بر این عقیدت زنده ام و بر این مبرم و بر این
 شوم پس یزید سخت بر آشت و گفت کیت که شتر و را از من کفایت کند مردی نا محبت و شتر بر گفت من اینجا
 نیکم پس برخواست و او را با شمشیر زد و آن زن بر در رحمانه تعالی پس از آن یزید روی با امام زین العابدین
 کرد و گفت پاس خدای را که قدرت و برادرت را بگشت فرمود پدرم را تو و مردمان بگشتید گفت پاس خدای را که
 بگشت و از اندیشه او برستم فرمود هر کس پدرم را بگشت خدایش لعنت کند پس یزید بقتل آنحضرت فرمان کرد
 فرمود و چنین بگشته شدن چه نذریم بلکه ای کار بری من تاسی بان کسی است که پیش از من گشته شد اینوقت ناله و
 نسیب زنان بلند شد و ام کلثوم قدم پیش نهاد و فرمود وای یزید تا چه هنگام در اعلی بیت قتل میکنی آیا راده دار
 که جهان را از نسل محمد رسول خدای خالی گردانی اینوقت مردمان سخت گریان شدند و او از ناله و افکندند یزید
 فرمان داد و آنحضرت را بنحوسش گذاشت و بچنین کیفیت رویای بلند و جبه یزید و خواب دیدن جازیه و بیکر است
 از یزید که در مجلس بی محنت مذکور است معلوم باد که در اغلب کتب اخبار از قصه مجلس و سر مبارک حضرت درشت
 و حضور سید الساجدین دور دور رسول پادشاه روم و حجاج او با یزید و داستان او از کنیده حاضر و اسلام رسول
 ملک روم و شهادت او درستانی مفصل مرقوم داشته اند و در کتاب نورالعین نوشته است در روی
 زین العابدین زاینداستان را بدون اینکه راوی را بدست بدید حضرت امام زین العابدین منسوب میدارد

بر روی شتر حجاز
و ناله مجلس

احوال حضرت سید اسما جدین علیه السلام

۳۵۴

و حق این کتاب که مستقصی حالات آنحضرت است ضبط این خبر بود لکن چون در تحت این خبر باین صورت که
مسئله است پاره موانع و اشکالات را تولید میکند بسیار از عقل دور نماید و نیز نسبت این نایت بدین
بکسین پسند معتبر و صحیح و حسن و موثق هیچ یک متصل نمیشود از نگارش آن همین شارت کفایت جست و بطلان
را مقبول گشت اخبار حواله داد همانا در جمله معاصی هیچ معصیتی از گشتن بسیار و او صیاد اولاد ایشان نیست
و چون کسی ترکیب این امر عظیم کرد و جمیع ذنوب و آثام بزی او صغیر است لکن بعد از آنکه مردمی منافق گزاه
و عیالک حفظ ظاهر نمودند و بتکرار ایشان بیانی مردم را بفضائل جاودانی خود نمودند و خود را حافظ شریعت و سا
طریقت شمردند و باین طریقی و تقوی جهانیان در امر خویش در شکیک افکندند و اگر فعلی ناستوده از ایشان
بر مردمان روشن گشت بتذیرونی ایشان را با باغافس ناچار ساختند تا آنکه نیک کار بکامد باره مردم را
و بر مسند عمارت تکیه آوردند و عقاب ایشان و خلفای ایشان نیز جایی ایشان را بگریختند و آنوقت با اولاد صاحب
حقیقی مسند مخالفت ورزیدند و مردم را در کار ایشان شبهه افکندند و ایشان را خارجی خواندند و از دین بر
شروند و باین دست آویز با ایشان در او بچشد و خون ایشان بر بخشد عذر خویش را باین توهمات نوسند
و نامش را حفظ دین و آئین و انتظام امور سعادت و ثنور مسلمانان گذاشتند لکن در کتاب بعضی محرمات را مثل
خمر خوردن و دواضح و آشکار در مجلس رسول ملک مردم که بر دعوی اسلام بودند ترکیب محرمات الهی گشتن
و خود را امیر مسلمانی خواندن عذر و بهانه چسبیدند آن لعنتهای بر سپهر جانان از چسبیدند است و اظهار انگونه
اندره و مذامت از چه و فرمایش دشمنان میومنین در ققه مرد شامی و خواهرش او از آن معون که اینجا بر ما با من سخن
در این کار برای تو یزید ممکن نیست و اشغه شدن آن ملعون که اگر خواهم چنان میکنم و خوب آنحضرت که نمیتوانی مگر
گاهی که از دین و ملت ما بیرون شوی و بد بگریختی اندرانی یا قبله دیگر نماز کناری و مسجد رفتن آن ملعون و نماز
گذاشتن امامت جماعت و بیای و بشتن اذان و اقامت و توحید و شهادت و صلوات بر حضرت رسالت است
چگونه است اگر این فعال باین وضوح از وی مشهود بود و بیکرا را از علامات مسلمانی چه چیز بر جای مانده بود و او چه
بر جای گذاشته بود که هنوز از ملت خارج نباشد پس ازین معلوم میشود که از رعایت ظاهر او در نواهی یکبارزه
نبوده اند هم حفظ ظاهر را مینموده اند و هم کفر باطن را از دست نمیداده اند تعب شطرنج را از سیره سلاطین و آداب
سلطنت میموزند و شرب ققاع را از موضوع شرب مسکر خارج میخوانند و آنچنانکه در اخباریست که از حضرت امام رضا
علیه السلام در کیفیت مجلس آن ملعون ما در است بققاع و لعب شطرنج اشارت رفته است پس معلوم میشود که
شرب خمر و خمار و قمار و یوز و شکار را در هر مقامی با شکار ترکیب نمیدادند هم خدای میبشند و هم خدای میکشند
هم مسجد میرفتند و هم محراب میوختند هم زانیکه میشدند و هم کعبه را ویران میافشند و هم حجر آتشیم مینمودند و هم چو
میشدند هم تقیله نماز میکند شد و هم قبله حقیقی را ناچار میگردند و هم پرستش است را از دست نمیدادند هم از منای
ناهی بودند و هم بجهت را میناسبت وقت ترکیب میشدند هم بر رعایت دین روز مینهادند و هم در تخریب آئین در کار
میرودند هم خود را امت پیغمبر میخواندند و هم پیغمبر میکشیدند و کجانی برودند که کوی مراد را بچکان مرام در آوردند
ما غافل از اینکه الله استغفری و یمندهم فی ظنبا نهم تعجبون اولئك الذین نشروا الضلاله کثیرا

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۳۵۵

لَهُ كَمَا رَجَحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَالْمَسْكَانَةُ وَبِأُوبِغَضِبَ
مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَسَبَّوْا الَّذِينَ ظَلَمُوا
أَنَّهُمْ مُنْفَرِقُونَ وَذَكَرَ فِيهِ كَيْفِيَّةَ رَسُولِ قَيْصَرَ سَلَّمَ رَوَايَاتٍ رَوَايَاتِي اسْتَكْرَمَ بِنَ جَوْزِي وَتَذَكَّرَهُ مُنَوَّدُ
وَمِيكَوَيْدِ شَامِ بْنِ مُحَمَّدٍ رَوَايَاتٍ مُنَوَّدَةَ اسْتَكْرَمَ بِنَ جَوْزِي وَتَذَكَّرَهُ مُنَوَّدُ
سِرِّ فَاطِمَةَ كَفَّتْ فَاطِمَةُ كَفَّتْ وَخَرَجَتْ كَفَّتْ سَمِعْتُهَا كَفَّتْ أَرِي كَفَّتْ بِرَشِّ كَفَّتْ كَفَّتْ عَلِيُّ بْنُ اِسْطَبَابِ كَفَّتْ
عَلِيَّ كَفَّتْ سِرِّ عَمِّ كَفَّتْ تَبَاهِي مَا وَشَارَ بَابِي دِينَ آئِينَ كَبَانَ انْدَرِيْدِي حَقِّ مَسِيحٍ كَهْ شَاهِدِيْدِي حَقِّ مَسِيحٍ
بَعْضِي جَزَائِرِي كَهْ بَارَسْتِي دَرِ دَرِ نَدِيرِ سَمِّ حَارَسْتِي كَهْ عَيْبِي سِيدِي مَسِيحٍ بَرِ اَنْسَارِ مَشِيْدِي دَامِدِرِ سَالِ اِنَا قَطَارِ وَاَكْنَانَ
بَدَانَ سُوِي رَاوِ سَا رِي شُوِيْمِ وَنَدَرِ بَابِي مِيكَوَيْدِي رِيْمِ وَاَنْجَارِ اِچَا كَهْ شَاهِدِي رَا عَمَلْتِي وَحَرَمْتِي مَنظُورِ مِيكَوَيْدِي رِيْمِ
كُوَاهِي مِيْدِيْمِ كَهْ شَاهِدِي رَا بَا طَلِ مَسْتِيْدِي سِرِّ بَرِ خَاسْتِي دَرِ دِي كَرِهَارِي بَسُوِي يَزِيْدِي مَعَادُوْتِي نَجَسْتِي دَرِ كَتَبِ اَنْبَا رِ مَسْطُورِ اسْتِ
كَهْ چُونِ سَرِّ مَبَارِكِ اَمَامِ عَلِيِّهِ السَّلَامِ رَاوِ رُطَشِي اَزْ زَرِ وَرِ حَضُورِ يَزِيْدِي كَهْ اَشْتَدُوِي يَزِيْدِي بَا شَعَارِ لَامِيْهِي اَبِنِ زَبْرِي مَشَلِّ حَسْبِ
هِنْدُوِي وَجِي يَزِيْدِي وَخَرِ عَبْدُوْتِي بِنِ عَامِرِ بِنِ كَرِيْمِ كَهْ حَسَنِ وَجَمَالِي سِرِّ وَرِ اَزْ حَزْ وَصَفِ وَمَقَالِ دَاشْتِي وَ يَزِيْدِي طَعُونِ
رِ چَشْمِ بَجْرِي اَشْ رُوَشْنِ وَجَانِ بَدِيْدَارِ شِ كَلَشْنِ بُوْدَانِ سِرِّ بَرِ وَهِي چُونِ اَكْهَلَاتِ بَشِنِيْدِي رَدَائِي نَجُو اسْتِ وَبِرِ سِرِّ
بِرِ كَشِيْدِي وَ سِرِّ وَ دُوِيْدَانِ مَبَارِكِ رَا نَكْرَسْتِي وَ بَلَنْدِ كَرَسْتِي وَ كَفَّتْ بَرِ فَاطِمَةَ وَ خَرِ رَسُوْلِ خُدَايِ سِيَا رِ كَرَانِ بُوْدِي
كَهْ سَرِّ حَسَنِ فَرْزَنْدِ وَ بَلَنْدِ شِ بَرِ اَبِنِ صَفْتِ دَرِ سِي شِ رُوِي تُو بَا شَدِ هَا نَا كَارِي كَرُوِي كِهْ بِنْفَرِيْنِ خُدَايِ مَنزُو اَزْ اَمَدِ
سُو كَنْدِ بَا خُدَايِ كَهْ اَزِيْنِ سِرِّ تَرِ اَبَرِيْنِ حَقِّي مَسِيْتِ دَمِنِ بَا تُو رُو زَكَرِيْحِ مَنِي سِپَا رِمِ دَايِ بَرِ تُو بَا چَرُوِي دَرِ رَسُوْلِ خُدَايِ
نَكْرَانِ شُوِي كَهْ سِرِّ اُو دِيَا رَهْ جَلَكِ شِ رَا بَرِ اِنْجَالِ مَقُوْلِ مَنُوْدُ بَا شِي يَزِيْدِي كَفَّتْ اِي هِنْدِي اَبِنِ سَخْنِ كَهْ اَرِ كَهْ مَنِ شِكَا
كَرُو اَمَمُ نَزْ هَا دُوْمِ اَبِنِ اَمْرِي اسْتِ كَهْ اَزِ سِرِّ زِيَاوِ بِيَايِ رَفْتِ دَمِ اُو رَا فَاقِ وَ اَنْفَسِ اَنْ رِيْشِي عَيْبِ وَ عُوَا رِ كَارِ
اُو رُو كَهْ تَا سَا لِهَا بَاتِي نَجُو اَبَرِ بُوْدِي هَمِ وَ كَتَبِ سِرِّ مَسْطُورِ اسْتِ كَهْ چُونِ چَا نَكِهْ بَدَانَ اَشَارَتِ رَفْتِ اَهْلِ بَيْتِ رَا بَحْكَمِ يَزِيْدِي
بِسِرِّ يَزِيْدِي وَ عُوْتِ كَرُوِي دَرِ سَرِّ مَبَارِكِ اَمَامِ عَلِيِّهِ السَّلَامِ رَا اَزْ رُو دَا زَهْ سِرِّ اِي اَنْطَعُوْنِ بِيَاوِ اِيْخَشْدُوِي بَا نَكِ نَالِهْ دِيْبِ
اَزْ سِرِّ يَزِيْدِي بَلَنْدِ كَشْتِ نَجِيْعِ يَزِيْدِي مَبْدُو خَرِ عَبْدُوْتِي بِنِ عَامِرِ كَهْ اَزْ اَنْ پَشِ رُو زَكَرِيْحِ دَرِ سِرِّ اَمَامِ حَسِيْنِ عَلِيِّهِ السَّلَامِ
بِيَايِ بَرُوْدِي چُونِ اَنْ سَرِّ مَبَارِكِ رَا بَدِيْدِي وَ حَالَتِ اَهْلِ بَيْتِ بَرِ اِنْجَالَتِ مَشَاهِدَتِ فَرْمُوْدُو خَرُو اَزْ سِرِّ سِرِّ وَ حَالَتِ
دِي كَرُوْنِ شَدُو پَهُو شَا نَهْ اَزْ سِرِّ خُوْدِ سِرِّ وَ دُوِيْدُوِي بَرُوْدِي بَلَنْدِ بَلَنْدِ كَهْ بَجَا عَمِّي مَحْفُوْنِ بُوْدُو اَمَدُو كَفَّتْ اِي يَزِيْدِي
اِيَا اَبِنِ سِرِّ فَاطِمَةَ وَ خَرِ رَسُوْلِ خُدَايِ اسْتِ كَهْ دَرِ اَسْتَا نَهْ سِرِّ مَنِ اُو شِيْخُو اَنْدُو چُونِ يَزِيْدِي طَعُوْنِ اَنْ اَقْشَابِ تَابَا نَكِ
رَا اِيْچَابِ نَكْرَسِيْنِ نَا پَرُو اَبُوِي اُو شَا فْتِ وَ اَزْ جَا نَهْ زَبْرِيْنِ خُوْدُو رَا پُو شِ مَسَا حْتِ كَفَّتْ اِي هِنْدِي اَبِنِ كَهْ خُوْدُو
بِرِ سِرِّ نَجْمِي كَهْ خَاصِ وَ خَاصِ قَرَشِ اسْتِ كَرَسِيْتِنِ كِي رُو بَا نَكِ نَالِهْ وَ زَارِي بَلَنْدِ سَا زَكِهْ اَبِنِ زِيَاوِ طَعُوْنِ بَرِ قَتْلِ اُو
عَجَلَتِ كَرُو اُو رَا كَشْتِ كَهْ خُدَايِ كَشْتِ عِيْنِي اَبِنِ تَقْصِيْرِ بَرِ اَبِنِ زِيَاوِ اُو رَا دَا سْتِ دَمِنِ كَشْتِنِ اَنْ كَحْفَرَتِ رَا ضِي بُوْدِي
وَ هَمِ مَكَالِهْ هِنْدُو يَزِيْدِي رَا بَصُوْرِ مَخْتَلَفِ مَسْطُورِ دَهْ شَتِي اَنْدُو نِيْزُو رِجَارِ اَلَا نُوَا رُو دِي كَرِ كَتَبِ اَزْ كَيْفِيْتِ خُوَابِ هِنْدُو وَ جُو
يَزِيْدِي وَ حَالَاتِ سَمْعِي صِلِي اَمَدِ عَلِيِّهِ وَ اَلِهْ رَا بَا دِي كِرَانِ بَا سِرِّ مَطَرِ مَكُو رُو اَشْتِ اَنْدُو عَدَا اَنْ نُو شْتِ اَزْ كِهْ هِنْدُو كَفَّتْ
خُوَابِ بِيْدَارِ شَدْمِ وَ بَا كَمَالِ تَرَسِ وَ رَعْبِ بَرِ خَاسْتِمِ وَ نَكْرَانِ شَدْمِ كَهْ بُو زِي اَنْ سَرِّ مَطَرِ رَا فَرُو كَرِ شْتِ سِرِّ كَحْفَرِي

احوال حضرت سید اسجدین علیه السلام

یزید در آمد و او را در منزلی تا روزه یک دریا قدم که سر بر دیواری نهاده و همی گوید مالی لَقِنِلْ خَشْرًا بَاتِلْ حَبِيبٍ
چه کار و او را غم و همی بزرگ و اندوهی فراوان در یافته بود پس آن قصه از بهر او بگذاشتم و یزید سر بزرگ داشت را
گویند که چون آن شب چهره بر کشد آمدن حرم رسول خدای صلی الله علیه و آله را بخواند و ایشان در قامت
بدشقی یا در جهت بدینه سخن کرد چنانکه است الله تعالی اشارت رود اکنون بنکارش خطبه و کلمات و احتیاجات
حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه اشارت میرود در مناقب از فراموشی مروی است که چون علی بن الحسین
و سر مبارک امام حسین علیه السلام را در شهر شام نزد یزید پادروند با خطیبی مبلغ فرمان کرد که دست این سپه
بگیرد بر جانب غیر برده از سواری پدرش و جدش و جدائی ایشان از حق و بنی ایشان بازگویی پس آن خطیب فریاد
یزید کار کرد و آنچه شاید نوشت و نباید شنید بازگفت و چون از غیر فرودگشت علی بن الحسین علیهما السلام نیز
شد و خدایا بمحمد شریفی در رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم که در نگاه فرمود و معاشر الناس من عرفني فقد
عرفني ومن لم يعرفني فانا اعرفه نقی انان مکتب و منی انان المرق و الصفا انان محمد المصطفى انان من
لا یحیی انان من علا فاستعمل فجاز سیده المنهی و کان من ربه کتاب قوسین او ادنی انان من
صلى بملائکة السماء منی منی انان من انیری به من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی انان علی
المرتضی انان فاطمة الزهراء انان خدیجه الکبری انان المقبول ظلمنا انان تجزئ التراب من القفا
انان العطشان حتی مضی انان طریح کربلا انان مسلوب العیاضة و الریاء انان من بکت قلبه ملا
السماء انان من ناحت علیه الجن فی الارض و الطیر فی الهواء انان من راسه علی السیاهة انان من
حرمة من العراق الی الشام نسبیها الناس ان الله تعالی نله الحمد ابتلانا اهل البیت بیلا و حسن حب
جسدنا به الهدى و العبد و النبی فبا و جعلنا به الضلالة و الردی غیرنا فضلنا اهل البیت بی خصال فضلنا
بالعلم و الحلم و التواضع و التواضع و المحلدة فی قلوب المؤمنین و انانا ما الرنوب احدا من العالمین من
قبلنا فانا مختلف الملائکة و تنزل الکتاب قال فلم یضرع حتی قال الودین
الله اکبر میفرماید بگردد مردمان هر کس مرا شناسد پس شناخته است مرد هر کس مرا شناسد من خوشتر
برویشنا سانم تا نامم سپر که دمنی و سپر ز غم و صفا و سپر محمد مصطفی و سپر انکس که بر بچکس پوشیده نیست و سپر انکس
که بلند شد و بر همه چیز بلندی گرفت چندانکه از سدره المنتهی برتری است و فاصله میان او و پروردگارش مقدر است
توسین یا نزدیکتر بود و کسی که بر ملائکه آسمان نماز کند داشت و بدو و سپر انکس که در از مسجد الحرام مسجد اقصی میرد او
د سپر علی مرتضی و سپر فاطمه زهرا و سپر خدیجه کبری و سپر انکس که تشنه سرش را بر میدند و در زمین گرداگردش حقیقت
و خانه و ردا و او را سلوب ساخته و سپر انکس که فرشتگان آسمان بروی کرمان شدند و حیوان در زمین و
مرغان در هوا بروی نود که گشتند و سپر انکس که او را بر سر نیزه بگردانیدند و سپر انکس که عریه محمد پیش از
عواق طرف شام با سیری بردند همانا مردمان خداوند تعالی که حمد ستایش و رزق او دست و خاص از
او مبتلا و متحن داشت اهل بیت را ببلای حسن و امتحانی ستوده و متحن کا همیکه رایت عدالت و هدایت
پریشکاری را مخصوص از بهر افراشته فرمود و رایت عدالت و روائی و هلاکت را بر میان ناکه بیرون

از ماه مستدافراشته داشت و با اهل شش خلعت بر جمله افریکان فضیلت نهاد و فضیلت داد اما را حلم و حلم و عجا
وجود و ساحت و دوستی و محبت و مکانت و محلت در قلب مومنان و ما را آن عطا فرمود و آن مراتب و کثرت
بهره ساخت که هیچکس از مردم بهمانیان را پیش از ما عنایت نفرموده بود و آمد و شد فرشتگان و نزول فرما
ادرا مقرر داشت با جمله و ای میگردید حضرت خاموش نکشت تا وقتی که مؤذن بانگ تکبیر کشید فرمود
شهادت میدهم آنچه تو شهادت بان میدی چون مؤذن گفت اشهد ان محمداً رسول الله ام
زین اعابدین فرمود ای یزید آیا این محمد جدم است یا جد تو است اگر گویی جد تو میباشد بدو منع سخن یزید
باشی و اگر گویی جدم است پس از پدری پدر مرا بگفتی و حرمش را اسیر کردی و مرا اسیر ساختی انگاه فرمود معاً
التاسر هل فیکم من ابوه و جدّه رسول الله صلی الله علیه و آله جماعت مردمان آیا در میان شما کسی است که
پدرش و جدش رسول خدای و فرستاده ایزد و دوسری باشد این هنگام صد تا بگریه بلند گشت اینوقت مرد
از شیعیان آنحضرت که او را منتهال بن عمرو الطائی و بروایتی دیگر از کجول صاحب رسول خدای صلی علیه
و آله دست اندسوی آنحضرت برخاست و عرض کرد چگونه شما مکاه آوردی یا بن رسول الله فقال و تجلّی
کیف امتنا مسنا فیکم کینه بنی اسرائیل فی ال فرعون بدیعون ابناهم و بسجنون لسانهم و آ
العرب انفسهم علی العجم بان محمد امینها و امین قریش تفخیر علی العرب بان محمد امینها و امین ال محمد
منجور بن محمد ولین قال الله تشکوکة حد و ناد و تفروا ذاب بدننا و تظاھر الاعداء علینا
فرمود و تیک چگونه در میان شماست م آوردیم یعنی از خیال از من پرش میکنی ما ما در میان شما شما مکاه آوردیم
بهیت و حالت بنی اسرائیل در میان اصحاب فرعون که سپران بنی اسرائیل را میکشیدند و زنها را اشیاء از زنده
میکند شد ما ما مردم عرب روزگار سپردند و شما مکاه رسانیدند در حالتیکه بر عرب افتخار میشد بعلت آنکه
رسول خدای از عرب است و قریش بر تمامت بمقات عرب افتخار میشد که محمد صلی علیه و آله از قریش
است لکن اینست محمد شما مکاه نمودند گاهی که مقهور و مخدول بودند پس حضرت خدای شکایت میریم از کثرت
دشمنان خودمان و پرانندگی اصحاب و یاران و جمعیت خودمان و از ظلم و ستم و غلبه دشمنان ما بر ما معلوم ما
که سید و لیهوف از خطب و امتیاجات مفصله آنحضرت چیزی بنکارش در دنیا درده مگر آنکه میگوید یزید خطیب
را بخواند و با او فرمان کرد تا بر فرمود نماید و حسین و پدرش را ما منرا گوید و آنخطیب بر فرمود و در دم هر دو
علیه استقامت جناب سیدالشهدا و مدح سوید و یزید آنچه که توانائی داشت مباحثت در زید پس علی بن حسین
صدوات الله علیها بر خطیب بانگ زد و فرمود و یلک اهلنا الخاطیبت شریک مرضاً الخالی البیض الخالوق
فبؤیة من الله الی الله و ای بر تو خطیب همانا رضای خالق را در بهای سخط مخلوق بدادی و نشینگاه خویش
را از دستش و دوزخ پلجاشتی و دیگر صاحب مناقب و دیگران نوشته اند که یزید فرمان کرد تا مفری بر نهاد
و خطیبی حاضر ساخت تا مردمان را مبادی حسین و امیرالمومنین صلوات الله علیها خبر گوید پس خطیب بر فرما
منبر شد و خدا را سپاس گفتنش بگذاشت و از سخن نا صواب در باب حضرت بو تراب و سپر بو تراب فرود گذاشت
و در مدح و تجید سوید و زید و یزید علی بن حسین صلوات الله علیها بر خطیب بانگ زد و آنکلمات

احوال حضرت سید اسحاق بن علیہ السلام

مذکورہ بعضیما بازرگانوں کا یہ یزید پر فرود پانہزید اذنی لے کر حتیٰ اصعد ہذہ الاعواد فان کلم
یکلمات اللہ فہا رضی لہذا الجلسا فیہا اجر و ثواب مرخصت کن براین چوبہای منبر صعود جویم کہہ اتی کہ
متضمن رضای خدا و اجر و ثواب این جماعت جلسا است سخن کویم یزید پذیر قرار نکردید مردمان بایزید رسید
ہم ہنک گفتہ حضرت مدہ ما بر منبر براید شایہ چیز می مفید از او شنویم یزید گفت اگر بر منبر شود فرود نشود
خبر فضیحت من و فضیحت الی سیمان کی باوی گفت یا امیر المؤمنین نمی بینم کہ چنین کار زدی بیای و
یزید گفت ہما نماز اہل متی است کہ جو جکان ایشان را از علم و دانش طعام و پرورش باشد باجملہ جماعت
اصرار و ابرام نمودند تا یزید خواہی نخواہی انحضرت را دستوری داد پس امام زین العابدین علیہ السلام
بر منبر صعود داد و خدای رہ سپاس و ستایش بکذاشت و خطبہ قرائت فرمود کہ عیون را کرمان فلور لوزان
ثم قال ایہا الناس اعطینا سنا و فضلنا بیع اعطینا العلم و الحلم و التواضع و القناعة و الشجاعة و
الحجة فی قلوب المؤمنین و فضلنا بان مینا النبی المختار محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و مننا الصديق و مننا
الطیار و مننا اسد اللہ و اسد رسولہ صلی اللہ علیہ و آلہ و مننا سبطا ہذہ الامۃ من عمر بن قحطیب
و من لم یعرفنی انبأہ بحیبی و انبأہ الناس انابن مکہ و منی انابن زمرہ و اصفا انابن من حمل
الزکوة باطراف الرداء انابن جریر من انثر و ازندی انابن خیر من نعل و اخفی انابن خیر من طاق و سقی انابن
ابن خیر من سح و لبتی انابن من خیل علی البراویج الهواء انابن من اسیری بہ من المسجد الحرام الی المسجد
الاقصی انابن من بلغ بہ جبرئیل الی سیدۃ النبی انابن من دنی فشدلی فکان قاب قوسین و اذنی انابن
بن من صلی بملانکہ السماء انابن من اوحی الیہ الجبل ما اوحی انابن محمد المصطفی انابن علی المرتضی
انابن من شرب خراطیم الخلق حتی قالوا لا الہ الا اللہ انابن من شرب من بدی رسول اللہ بسیفین
طعن بریحین و ساحر الحجرین و بابع البعین و فائل سید و حنین و لم تکفر بائیدہ طرفہ عین انابن صلی
المؤمنین و وارث النبیین و فامع المجدین و یعسوب المسلمین و نور المجاہدین و ذین العابدین و ذابح
الکائنات و اصبر الصابین و افضل القائمین من الہر رسول رب العالمین انابن المؤید جبرئیل المنصور
بمیکائیل انابن المجاہدی عن حرم المسلمین و فائل المارقین و الناکثین و القاسطنین و المجاہد اعداہ
الناصیین و الفجر من شمی من قریش اجعفر اول من اجاب و استجاب للہ و لرسولہ من المؤمنین و اول السابقین و فاصبر
و مبدا المشرک و سہم من مرعی اللہ علی المنافقین لسان حکمہ العابدین و ناصرین اللہ و ولی امر اللہ و لسان حکمہ اللہ و
علیہ سحیح ہلول زکی بطریق مقدم ہام ضا صومر ہمدت توام قاطع الاصل و مقرق الاخراب از بطہم عیانار
انہم جنانا و امصامہ غریمہ و اشدم سیکمہ اسد باسل بطہم فی الحرب اذا اردت الاستد و قرب الاعتر
طن الرحی و بد زوہم ذر و الرج الہشم لبث الحجاز و کس العرق مکی مدنی حتی حقی بد ذاک حد شری ما اجر من العز
شہد من الوفا لہما وارث المشرین و ابو السبطین الحسن و حسین ذال صلی علی سبط الیم قال انابن فاطمہ الزہراء انابن سیدہ
صاحب مناقب چون خطبہ را با این مقام میرسانید میگوید انحضرت بمجان اما فرمود تا مال و زاری
مندی و در بعضی کتب با این اصافت اشارت شدہ است انابن خدیجہ الکبری انابن

بعضی کتب
مذکورہ

رج دوم از کتاب مشکوة الادب ناصری

المَقْدَلِ طَلَبًا أَنَا بِنُ حَزْرَةَ زَا السَّرَّاسِ مِنَ الْقَفَا أَنَا بِنُ الْعَطَّانِ حَتَّى قَضَى أَنَا بِنُ طَرْحَ كَرَبَلَاءَ أَنَا بِنُ
 مَنَابِتِ الْعَمَامَةِ وَالرَّيَاءِ أَنَا بِنُ مَن تَبَكَ عَلَيْهِ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ أَنَا بِنُ مَن نَاحَتْ عَلَيْهِ الْجَنَّةُ فِي
 الْأَرْضِ وَالطَّرْحُ فِي الْأَهْلِ أَنَا بِنُ مَن رَأَى عَلَى السَّنَانِ طَيْدِي أَنَا بِنُ مَن حَرَمَهُ مِنَ الْعَرَاوِجِ وَاللَّسَانِ
 تَبَعِي أَهْلُ النَّاسِ فِي اللَّهِ تَعَالَى لَمَّا لَحِزْنَا بَيْنَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ بِنَدَاءِ حَسَنِ حَتَّى جَعَلَ رَأْيَهُ اللَّهُ
 وَالْعَدْلُ وَالنُّقْىَ فِينَا وَجَعَلَ رَأْيَهُ الضَّلَالَةَ وَالرَّادِي فِي مَن بَرْنَا
 ودر بعضی نسخ بجای من محل زکوة با طرف الی و انوشته اند من محل الرکن : این تحت آنکه در اینجا مذکور شد در
 روایات دیگر بوضع دیگر مسطور است چنانکه ازین پیش کارش مایه ممکن است بجهت یک خطبه بوده و کارند که
 بحسب مقام حاجت نحتی را مسطور داشته باشد و ممکن است که بر یک منفرد باشد و نیز ممکن است خود حضرت
 بحسب مقام وقت کاهی تمامت بیان فرموده باشد و کاهی بعضی درون بعضی و العلم عند الله تعالی با بحسب مقام
 ایرد مان جمانا خداوند جهان با اهل بیت رسالت را با عطای شش خلقت سرافراز و جفت فضیلت بر تمامت
 بریت اقیانوس را و عطا فرموده را علم و بردباری و جوایز فردی و فصاحت و شجاعت و محبت در قلوب و ممان و
 فضیلت نهادن را با آنکه از ماست پیغمبر محمدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و صدیق مطهر علی مرتضی و از ماست جعفر
 که با در بال خود در بهشت پرد ز نماید و از ماست حمزه شیر خدا و شیر رسول و کذا و از ماست و در سبط این است حسن
 و حسین که دو سید جوانان بهشت میباشند معلوم باد که چنان مینماید که ازین حدیث مبارک لفظ حضرت فاطمه
 و لفظ مهدی این امت صلوات الله علیهما سابقا شده باشد چنانکه در بعضی کتب دیگر مسطور است هر کس را مطلقا
 شناسند ماست و هر کس را نیشناسد او را بحسب نسب خویش خبر گویم ما شناسد ایها الناس منم فرزندان فرمود
 و صفا منم فرزندانکه رکن را بردای خود برداشت یا اینکه زکوة را بردای خویش حمل و با فقر بیدل فرمود منم فرزندان
 بهترین کسیکه بجهت وجود و شرف و خلق نمود و کرامت جلوه ظهور و نمایش در رتبت شهید و گذارش گرفت منم
 فرزندان به بین طوف و همدگان و سعی نمایندگان منم فرزندان بهترین حج گذاران و لیک سپارندگان
 منم فرزندان که بر براق بیهیق برشت و آسمان در نوشت منم فرزندان که یک شب او را از مسجد الحرام
 مبی نقصی بردند و جبریلش سبزه المنتهی بازرسانید منم سپر آنکه در تقرب بحضرت یزدان بمقام قاب تو سین
 او ادنی نایل گشت منم فرزندان که فرشتگان آسمان را بنماز امامت فرمود منم فرزندان که خداوند طویل
 بدو وحی فرستاد و آنچه فرستاد منم فرزندان که خداوند بقیل محمد ستوده برگزیده و علی عالی سپندیده منم
 فرزندان کسیکه گفتار را با شمشیرش بر بدین حمد مختار در آورده و فیروزی تیغ و سنان آئین خدا را استوار
 ساخت منم فرزندان که سبیلین و حامن بر مجین و ماجر هجرتین و با یع به پنتین و قائل بیدر و حسین
 و نکس که با خدای کا فر نبوده در یک طرفه العین منم فرزندان صحیح مومنین و وارث نبیین و قاصع محمدین و سید
 مسلمین و در جهاد سندان در زینت عبادت گذاران و انفسه سر شک بارندگان و شکب ترین صابران
 و برترین بیای ستمادگان و انصاف قانین از آل سین منم فرزندان که خداوندش بحسب میل توید و به
 زینانین صورت داشت منم فرزندان حامی حرم سلیمین و قائل رقیین و ناگشین و قاصعین و نکس که با خدا

منم فرزندان که

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۳۰۰

ناصین جواد و زید و در مراتب خود و فخر بر عجله قریش افزون بود و نخت کسی بود که از جمله مومنان عبادت
و عتوت رسول خدای فرمود و منم فرزند آنکس که بر تامت سابقان سبقت کردت یعنی به جلد جهانیان شرف
اسلام مقدم گشت و ظالمان و کافران را در هم شکست و بر منافقان تیر زهر آلود خدای کردید و ساجت
عفا و ناصر دین خدای و ولی امر خدای و بوستان حکمت خدای و حسندوق علم خدای بود و چون در میان
بود و شجاعی زکی دست و دایم و مقدامی همام و صابری صوام و هندی و قاطع اصحاب و منفرد لشکر و
بود و جنگ و جهاد و جاهد و ثابت تر و در میدان مجاهدت و عرصه قتل از همه کس مهیتر بود و در غزوات
و جنگ و مقاتلت و جنگ بر همه کس تفوق جستی و همه گاه در میدان کارزار عنان را سبک و رکاب
کران ساختی و چون سیاه قتل کردش آفتاب جدال تابش و سموم محاربت نمایش کرش خرمین غمناک
را در آسباب تباهی بر آید و عرصه بلا باز آید و از روزگار کفار و مار بر آوردی شیر شیشه شجاعت خدای
آبام جلاوت بود و در عرصه جنگ شیری ذراتنگ و در پهنه نبرد فخر عامی خون آشام نمود و در شرف شرفین
و والد سبطین یعنی جدم علی بن ایطالب نگاه فرمود و منم فرزند فاطمه زهرا منم فرزند سیدنا منم فرزند
خدای کبری منم فرزند آن امامیکه با تیغ جفا مقول و بالبت کشته شهید و اموالش غارت کردید و از عمار و
مسایب گشت و ملائکه و جن و وحوش و غیور بردی کبر سید با بجهل آنحضرت چندان از مفاخر خود و آباء و اجداد
خود بفرمود که مردمان ناله و نجیب بر آوردند و نزار زار بگریشتند و یزید چنانک شد که فتنه انگیزه شود و مومنان
فرمان کرد تا کلام آنحضرت را قطع نمود و باذان لب کشید و چون گفت الله اکبر نام زین العابدین فرمود
اکبر من الله و چون گفت اشهد ان لا اله الا الله علی بن الحسین فرمود که گوشت و خون و پوست و تمامت دنیا
من بریکانکی خداوندیکانه کواهی میدهد و چون مؤذن گفت اشهد ان محمد رسول الله آنحضرت از جانب
بجانب یزید نکر سیت و فرمود این محمد جد من است یا جد تو ای یزید پس اگر کوئی جد تو می باشد که از جانب کافر
و اگر میگوید جد من می باشد پس آنچه روی عمرت او را مقول ساختی را آوی میگوید مؤذن از اذان و ق
فارغ گشت و یزید نماز ظهر را بگذاشت در جلاء العیون علامه مجلسی و بعضی کتب اخبار مسطور است که در مجلس
یزید مردی از علمای یهود حاضر بود و راقم جوف گوید از این حکایت میرسد که یزید در مسجد بنمود چه حضور بود
در مسجد دست نمی آید با بجهل از یزید پرسید این جوان کسیت گفت علی بن الحسین پرسید حسین کسیت گفت
سهر علی بن ایطالب گفت و درفش کسیت گفت فاطمه دختر محمد یهودی گفت سبحان الله حسین فرزند پیغمبر
شما می باشد که با بن زودی او را مقول داشتید و رعایت حشمت پیغمبر خدا را در ذریت او بجای نیارید
سو کند با خداوند اگر فرزند زاده موسی در میان ما بود کمان داشتیم که او را بر سقیم و پیغمبر شما و یروز از
میان شما بر رفت و امروز فرزندش را بکشند همانا ما ستوده امستی هتید یزید فرمان کرد تا ان یهود را بقتل رسانند
یهودی برخاست و گفت باهنک قتل من هستی همانا در توره خوانده ام هر کس ذریه پیغمبر خویش را مقول
نماید لعنت خدای چهار و بدیکر جهان دستخوش شماره ناراست و بروایت ابی مخنف بعد از ذکریه
حضرت سینه سلام الله علیها یزید فرمان کرد تا مردنی بر منبر بر شد و بروایت صاحب ریاض الاحزان

ربع دوم از کتاب مشکوه الایوب ناصری

از ابو مخنف نیز دیدم در مجلس اول بعد از رویان حضرت سینه با مردی زبان آورد قوی القلب فرمان کرد تا بر
منبر برآید و آنجند که تواند در باره حسین علیه السلام ناستوده بگوید و آمد و بفران او کار کرد علی بن حسین
علیهما السلام با نزد گفت ترا بخداوند مسلت مینمایم که مرا از آن بدی بر منبر برآیم و سخنانی که رضای خدا
و صلاح امت در آن است تکلم نمایم و گفت همان من در اینجا کفتم بخوار شدم و من میدانم که خدای شبا
اقتحاح نمود و شما اختتام فرماید و یزید مژگان کرد تا بر اینگونه سخنان لب کشایم پس از آنحضرت سجاد مردمان را با
عذوبت بیان و طلاق لسان و فصاحت نطق که سرشار از چشمه سار نبوت و دلایل امامت بود سخن گذاشت
و مردمان با خلیب گفتند ترا چه زیان میرساند که این سپردا باز گذاری بجز شود چه او چون منبر برآید و کثرت
و جمعیت مردمان را نظاره کند هیچ چیز سخن نکند پس خلیب فرود کرد دید و با آنحضرت گفت بر منبر صعود جوی
و آنحضرت بر منبر برآمد و آن فصاحت لسان و عذوبت بیان که مخصوص پیغمبران است بکلام انبیا متکلم شد
مردمان چون آن عذوبت منفق و فصاحت پیاپی از آن گران شدند از گوشه و کنار روی با آنحضرت آوردند و آنحضرت
در حمد و ستایش خدای بجا می لب کشید که هیچکس با نندش نشنیده بود و بر حدش درود و صلوة فرادان بفرستاد
انگاه فرمود معاشر الناس من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفني فانا اعرفه بنفسي انا علي بن الحسين
بن علي بن ابي طالب انا بن من حج ولبي انا بن من طاف وسعى انا بن زمزم و صفا انا بن مكة و رمي
انا بن البشير النذير انا بن السراج المبرر انا بن الداعي الى الله باذنه انا بن من دني فندلي فكان من
ربي كغاب قوسين او اذني انا بن محمد المصطفى انا بن علي المرتضى انا بن فاطمة الزهراء انا بن خديجة
الكبرى انا بن صبر كبرياء انا بن محزون الراس من الققاء انا بن العطشان حتى قضى انا بن الذي
افترض الله ولايته فقال عز من قائل قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى ومن يقرض
مريته فيها حسنا الا ان اقراف الحسنة مودتنا اهل البيت ثم قال انا الناس ان الله
فضلنا بغير حساب فبنا مختلف الملائكة و فبنا انزل الايات و نحن فادة العالمين
و بنا فتح الله و بنا حتم الله و اعطانا الله خمس خصال فبنا الشجاعة و السماحة و
الهداية و ائمتنا كرم بين الناس بالسوية و المحبة في قلوب المؤمنين
چون آنحضرت از مفاخر خویش دید و در خویش خدی باز نمود و از مصائب خود برخی را تذکره فرمود و از
اینکه خدا تعالی در رسول خدای بر جهانیان مودت و مهر و عطوفت باهل بیت امر فرموده و اقراران حسنه
ا کتاب مشوبات منوط مودت اهل بیت است باز نمود و فرمود ای مردمان خدا تعالی ما را به پنج خصلت فضیلت
نهاد و است فرستگان حضرت ما فرود آیند و باز شوند و آیات و نشان ما منزل ما نزول یافته و بر قامت
جهانیان برتری و سرفرازی داریم و براه نجات و طریقی هدایت دلالت فرمایم و خداوند ما را با ابتداء فرمود
و با ختم میفرماید و ما را خداوند پنج خصلت عطیست فرمود در راست شجاعت و سماحت و هدایت و حکومت
در میان بریت بسویت و مخصوص از بهر راست محبت در دلهای مؤمنان اینوقت مؤذن کلام آنحضرت را
قطعه نمود و گفت امده که امام زین العابدین علیه السلام فرمود و اشهد بها مع كل شاهد و احملها

کتاب مشکوه الایوب
نصف اول
صفحه ۳۶۱

فرمود صلوات الله علی محمد و آل محمد نگاه بکرسیت و عمامه از سر مبارک بر گرفت و بوی مشک برخاست و باموذن
فرمود سبک کند میدهم ترا بخدای که مرا اندک مهلتی بگذارد فرمود ای یزید محمد بنی الله علیه و آله جد تو است یا جد
من اگر ادعای منافی جد بودنش را برای خودت پس دروغ گفته باشی و همه کس را تصدیق و ترا نکذیب نماید
یزید گفت جد تو است فرمود پس ز چه روی فرزندش را بگشتی و بچه جهت این مصیبت بر او گذارش رود
یزید جوابی باز نداد نگاه گفت مرا بنماز حاجتی نیست و بیرون شد و در آن روز نماز نکذاشت و علی بن حسین
علیهما السلام برخاست و منتهال بن عمرو با حضرت ملاقات نمود آن سخنان که مذکور گردید بی پای برد و در آن
شیخ در منتخب با منتهال فرمود کف بصبیح من فیل بالامس ابوه و اهله و هو یوقع الموت بقدیم چگونه
بامداد منیا یکسکه پدرش را هلمش را ویرود ز گذشته اند او خود نیز بعد از ایشان مترصد موت است الی آخر حدیث
و ازین خبر تشریح میشود که این واقعه در مسجد سیدی داده دیزید در این روز نماز نکذاشت و بر روایت صاحب بحار الانوار
از مناقب چنان معلوم میشود که چون مؤذن از اذان واقامت قرغنت یافت یزید مردمان نماز ظهر کذاشت و این
روایت که امام علیه السلام عمامه از سر بر گرفت یا بسوی مؤذن افکند بسیار سخت است چه مقام امده مدی و جلالت
شان امامت و کبر مای ذلالت هرگز باین افعال راه نمیکند او و نیز بو محنت بعد از ذکر قضیه احتیاجات امام علیه
بعد از ذکر رویای حضرت سینه سلام الله علیها و مرزید بن خطیب و مکالمه امام زین العابدین علیه السلام با خطیب
و معذرت خطیب رصعود فرود آنحضرت بر منبر و تکلم حضرت بعد از بیت منطق و فصاحت لسان و تکلم خاص پانیا
علیهم السلام بگوید فرمود ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا اعرفه و یقینی فانا
علی بن الحسین بن علی المرئضی صلوات الله و سلامه علیهم انا بن من حج و لقی انا بن من طاف
و سعی انا بن زمرم و الصفی انا بن فاطمه الزهراء انا بن المذبوح من الفنا انا بن العطشان حتی
فضی انا بن من منعوه من الماء و اخلوه علی سائر الورا انا بن محمد المصطفی صلی الله علیه و آله
انا بن صبریع کز بلا انا بن من راحنا نضاره نخنا الثری انا بن من غدت حریمه اسری انا بن من ذبح
اظفاله من غیر سوا انا بن من اضرم الاعداء فی خیمه لقی انا بن من اضحی صریعا بالنفی و برکتی
فی الثری انا بن من لاله غسل و لا کفن بری انا بن من رفیع راسه علی الفنا انا بن من هیک ه سنی
حریمه بارض کز بلا انا بن من جیمه بارض و راسه باخری انا بن من لا بری حوله غیر الاعداء
انا بن من حریمه الی الشام کفک انا بن من لا نا حیرانه و لا حی الحکاه ناله و زاری بر آرد و بکرست و زود
ایها الناس فذ فضلنا الله بمخس خصال فینا و الله مخلف الملائکه و معدن الرماله
و فینا نزلک الایات و نحن فذنا العالمین للهدی و فینا الشجاعه فلم نخف بانسا و
فینا البراعه و الفصاحه اذا افخر الفصحاء و فینا الهدی الی سوا السبیل و المعلم
لمن اراد ان ینفید و المحبه فی ملوی المؤمنین من الوری و لنا الشان الاعلی فی
الارض و السماء و من لولا ما خلق الله الدنبا و کل فخر دون فخرنا بهوی و محبتنا
بنا و باغضنا یوم القیمه چون امام زین العابدین علیه السلام این کلمات باغت آیات بخامت برد و از مصاب

روش و شهادت پدر و صحابش بآب تشنه و تن خربان و جگر تفته پفسل و کفن آتش زدن خیام و نهیب اول
 و شکست حجاب حرمت ایشان در ارض کربلا و جدا شدن آنسر مبارک از بدن شریف و اسیری اهل و عیالش از کوفه
 شام چندی بر شمر و کبریت و بنا لید و فرمود ای مردمان خدا تعالی ما را پنج خصلت بر عهد برت فضیلت نهاد
 ما یم محال فرود فرشتگان و در ما باشد معدن رسالت و در ما باشد نزول آیات حضرت احدیت و ما جهانیا
 را براه راست و سبیل هدایت باز کشیدیم و در راست شجاعت ازین روی از هیچ باس و شدت چم نگیریم و در راست
 رعایت و صفحاتت کاهی که فصیحی روزگار مفاخرت جویند و در راست هدایت بسوی راه راست و علم دوستی
 برای انسانکه استخادت علم نمایند و مخصوص باست محبت در قلوب مؤمنین از تمامت افریدگان و ما راست نشانی
 و مقام بلند در زمین و آسمان و ما یم که اگر نه ما بودیم خداوند تعالی دنیا را خلق نفرمود و هر فقر و فحاشی که پرودن از
 مفاخرت ما باشد ساقط و تباهاست هر کس دوست ما باشد سیراب میگردد هر کس منفر ما باشد برود قیامت و در
 تفاوت کرد و چون یزید پدید نیگلمات و این گونه بیانات بشنید سخت در پیم شد که یکبار ه و لهای مردمان
 گزاین کرد و پس با مؤذن فرمان کرد تا خطبه آنحضرت را قطع نماید و مؤذن بر منبر صعود داد و گفت ای کبریا ما یم زمین
 صلوات الله علیه فرمود کبریا و عظمت تقظما و قلت حقا مؤذن گفت شهدان لا اله الا
 الله فرمود شهدایها مع کل شاهد و افریها مع کل جاحد مؤذن گفت شهدان محمد رسول
 صلی الله علیه و آله پس علی بن الحسین علیه السلام کبریت و ناله آنحضرت بلند گشت و فرمود ای یزید از تو
 پرسش میکنم بخدای آیا این محمد جذبه من است یا قدر تو است فرمود پس از چه روی اهل بیت او را بکشتی و پدر مرا بکشتی
 و اینهمه علیه صغیر سینه و مراد این خورد سالی یتیم ساشی پس یزید جواب آنحضرت را باز نداد و بسوی خویش باز رفت
 و گفت مرا بجز حاجت نباشد این وقت منهای بسوی آنحضرت برخاست و عرض کرد کف اصبحت یا
 بیته رسول الله ص ای فرزند رسول خدای چگونه با ما و فرمودی امام زین العابدین سلام الله علیه
 کف اصبح و قد نزل ابوع و قل ناصره و بنظر الی حرم من حولی اساری فذ نعذوا السیر و العظا
 و فذ اغدوا الکافل و الحی فانا نرا بی الا اسیرا ذلیلا فذ عذمت الناصره و الکفیل فذ کسبت انا
 و اهل بیتی شیاب لاسی فذ حرمک علینا جدید العری فان نسئلها انا کما نری فذ شفت
 فینا الا غداء و نترقب الموت صبا حا و مساء ثم قال فذ اصبحت العربی ففخر علی العجم لان
 محمدا صلی الله علیه و آله منهم و اصبحت فریض ففخر علی سائر الناس لان محمدا صلی الله علیه و آله
 منهم و نحن اهل بیتی اصبحنا مظلومین مظلومین فذ خلت بنا الرزا با انسان سبابا و تجلب هذا با
 کان حسبا من اسفط الحسب و نسبنا من اذ ذل النسب کان لکن علی هام المجد فینا و علی طما
 جلیل عینا و اصبح الملك لیزید لعنة الله و جوده و اصبح نبی المصطفى صلی الله علیه و آله و آله و سلم
 فرمود چگونه خواهد بود حال انکس که با ما دنیا میگرداند که پدرش شهید و خودش بی ناصر و معین و در مش سیر و بی
 پوشش و حجاب و کافل و حامی است دشمنان بروی شامتت کنند و در با ما و دشامگاه مترصد بیک اجلیم
 انگاه فرمود عرب بر عجم مفاخرت حبت که محو از ما باشد و قریش با ما و نمود کاهی که بر تمامت مردم افتخار حبت

یزید گفت جد

احوال حضرت سید استاجدین علیه السلام

برای سید استاجدین

که محمد صلی الله علیه و آله از ایشان است مکه اهل اوستیم با داد نمودیم که مقتول و مظلوم شدیم زایا و مصیبات بر ما
 چنگ و زانداخت و مارا اسیر ساختند و شهر شهرت با خستند کوفی و حسب و نسب از تمامت مردمان فرود تر نمودند
 هرگز بر مدارج مجد و جلالت ارتقا نخبته ایم و بر بساط عفت قدم نگذاشتیم و ملک و مملکت در پیکت یزید و جنود جنود
 در افتاده و فرزند ان مصطفی چاشتگاه نمودند گاهی که در نزد ایشان چون بندگان می نمودند چون مردمان
 اینکلمات بشنیدند از هر سوی و کنار زار بگریستند و ناله و نجیب بر آوردند و از آنگونه کلمات و انجالات سخت
 بازده شدند و یزید بسی بیگانه شد تا فتنه انگیزش نیابد چه میدید که تمامت مردمان گوشش و هوش بدو سپرده اند
 و دل در روان در حضرتش کردگان ساخته اند و تخم محبت و مودتش را در مزرع قلوب پخشانده اند پس
 با عکس که آنحضرت را بر فراز منبر برده بود گفت از چه روی این سپر را بر منبر صعود دادی همانا میخواستی ملک و پادشاهی
 مرا زایل کردی مؤذن گفت بخداوند هرگز نیدانستم این غلام با نذا اینکلام مستکلم شود یزید گفت مگر ندانستی بودی که وی
 از اهل بیت نبوت و معدن رسالت است مؤذن گفت پس از چه روی پدرش را بکشتی داد و در خورد سالی
 یتیم ساختی یزید بر آشفت و بقتل مؤذن فرمان داد در ریاض الاحزان از کمال نقل نماید که چنان میگویند که امام زین
 العابدین علیه السلام مر یزید علیه اللعنه را فرمود ایها الامیر ما رضت کن تا روز جمعه در مسجدی خطبه برانم یزید گفت
 بآسی در این کار نمیرود و چون روز جمعه درآمد یزید خطبی فصیح و غلیظ و طبع سپا آورد و با او گفت بر منبر بشود خطبه
 بران و آنچه که نیر و مندستی و استطاعت یواری حسین و پدرش را بنامش یاد کن و شیخین را تجید گوید و پادشاه
 بمدح آل امی سفیان مذلیل و ارضیب فرمان یزید کار کرد و چون از منبر فرود شد علی بن الحسین علیهما السلام
 روی بجانب یزید آورد و فرمود مرا نیز رضت کن تا چنانکه با من وعده بر نهادی بر منبر شوم و خطبه برانم یزید
 بروعه خود پشیمانی گرفت و آنحضرت ترا ماذون نداشت و مردمان در این امر شفاعت زبان برکشادند و یزید همچنان
 انکار نمود پس سپرش معویه بن یزید گفت ای پدر از چه روی علی بن الحسین را در این امر اجابت نمیکنی با اینکه گویا
 پیش منیت و او چه دانند خطبه چیست و کلام چه دکان همیبرد که اگر بجای شروع نماید با تماش قدرت نیابد یزید گفت
 شما از اهل این بیت خیر هستید ما علم و حکمت و فصاحت و بلاغت مورد ایشان است و من در پیم می باشم که
 از یگانا احداث نشد و در امورش وبال و کمال کرد و آنجماعت بسی الحاح نمودند و در قبول آن مسلت مبالغت
 در زیدند تا آنحضرت را دستوری داد بجز بر شود چنانکه سطور کشت در کتاب احتجاج طبرسی مسطور است که چون
 علی بن الحسین علیهما السلام را در جملة آنانکه از اولاد حسین بن علی و ائالی آنحضرت با سیری بسوی شام حمل میکردند
 بر یزید بن معویه در آوردند گفت یا علی سپاس خداوندی را که پدرت را بکشت فرمود پدرم را مردمان کشته
 گفت سپاس خداوندی را که او را بکشت و مرا از اندیشه او آسایش داد فرمود بر هر کس که پدر مرا بکشت لعنت خدا
 باشد آیا چنان منی که من خدای خود جل را دور بدارم یزید گفت یا علی بر منبر بشود مردمان را از کیفیت این
 فتنه و نصرت و فیروزنی که خدای تعالی امیر المؤمنین را بهره در فرموده گاهی بخش علی بن الحسین فرمود ما
 اعرفنی بما نزلنا من نیک میدانم پس آنحضرت بر منبر صعود داد و خدای را سپاس گذشت و ثنا
 گفت و بر محمد صلی الله علیه و آله درود فرستاد و نگاه نمود با آنها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من ل

ربع دوم از کتاب مشکوة الادب ناصری

بهر نیتی ما نا اعرفه بنفسی فان سکره و نیتی انابن المزوءة و الصفا انابن محمد المصطفی انابن من لا یحیی
انابن من علا فاستغل تجاز سیدن المشاهی فکان من ربه فاب نو سنین
او اذ ان ایوقت صبح مردمان شام بنامه و زاری بلند کردید و یزید نیناک شد که او را از شمشکاد
خافت و دساده سلطنت خلع نمایند پس با نو وزن گفت اذان کجوی چون نو وزن گفت الله اکبر الله اکبر علی بن
الحسین بر بنبر جلوس فرمود و چون نو وزن گفت اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله انحضرت بکرت
نگاه روی پزید کرد و فرمود ای یزید این محمد پدرت است یا پدر من است قال بل ابوک فاستزل فتزل
یزید گفت محمد صلی الله علیه و آله پدر تو بود فرود آی و انحضرت یزید آمد و در گوشه در مسجد کجول حاجب و بر روی
مولی رسول خدا و انحضرت یزید گفت چگونه روز شب آوردی یا بن رسول الله فرمود امسینا انکم
میل فی اسرائیل فی ال فرعون حد یحون انما ائمة و یسخطون فسا انا هم و نه ذلکم بلاه من ربکم نعظیم
و چون یزید بمنزل خود باز گشت علی بن الحسین را بخواند و گفت آیا با سپهرم خاله مصارعت میجویی چنانکه در
جای خود مذکور شود و از حد صد مرتبه که صاحب احتجاج مذکور نماید چنان معلوم میشود که انخطبه در مجلس اول
تر است شده و از او اخر کلام چنان کشوف میکرد که در مسجد روی داده است در کتاب نیز العین بالیف ابی
استحق الفز کنی بعد از شرح و وی ای حضرت سینه سلام الله علیها مسطور است که پس از آن یزید ملعون با پی
فیصح اللسان و خدای شناس فرمای کرد که مردمان را در مسجد جامع فرام سازد و بر بنبر برای و سب علی و
اولادش بس کشای خطیب بنام یزید کار کرد و آنچه که توانست در سب شیخند ای و اولاد او مدح آل
و سنیان سخن راند چون علی بن الحسین و برادران و خواهرانش بشنیدند انحضرت بر روی بانک زد و فرمود
و بانک من خطیب لذلک استخذت الرب ارضناک البند فقللک الله و ای بر تو ای خطیب همانا ازین خطبه
را شنید و ازین کفار زد کرد و پروردگار را بخشم آوردی و بنده را خوشنود خواستی انگاه بسوی یزید شد
آین مردود فرمود و ابدن بی ان از فی المنیر و انکلم بما یرحی الله و یسفع الناس اجازت ده تا بر این منبر بر اییم و
بسنی که خدای را خوشنود و مردمان را سو و آورد و کلمه نایم یزید پذیرفته نشد و آنا که حاضر بودند با یزید گفتند
از چه روی او را رخصت ندی گفت ای جماعت من با حال این غلام و برادرش عارف هتم یقوم ایشان
خانواده هستند که بزرگ و کوچک ایشان بکشت اقتصاص یافته اند و ایشان نسل انی تراب باشند و ما
نی زاید کریم چه ما را مردم با یزید گفتند ترا بحق خدای سو کنند همی و همیم که او را تا ذون داری و انملعون تا چار گشت
و گفت یا علی بر بنبر برای و با آنچه خواهی بس کشای علی بن الحسین بر فرزند منبر جا گرفت و خدای را ساس
و ستایش و رسول را صلوة و درود سب و در فرمود انما الناس احمقون و ما فیها فانها
ذات اول و هی فذاتنا الفرؤن الما خبیة و هم کالوا اکثر منکم ما لا و اهلون اغیارا و فذاکل
القراب جسومهم ر غیر اخوا الهم اننا ملعون بعد هم هیهات هیهات فلا بد باللحوقی و الملتفی
فندبر و اما مضی من غیر کم و ما یفی فانعلوا فیهم ما سوف یلعن علیکم بالاعمال الصالحه قبل
ان فیضاء الاجل و فرغ الامیل فغن فریب یؤخذون من الفصور الی الفور و یافعا لکم نحاسو

نقد نظر
در بیان منی

احوال حضرت سیدنا جدین علیه السلام

فَكَذَّبَ اللَّهُ مِنْ فَاجِرٍ فَلَا تُسْئَلُكَ عَلَيْهِ أَحْسَابُكُمْ مِنْ عَمَلِكُمْ فَذَرُوا فِي مَسَائِلِكِ الْهَلَكَاتِ
حَيْثُ لَا يَنْفَعُ النَّدَمُ وَلَا يُغْنِي مَنْ ظَلَمَ وَوَجَدْنَا مَا عَمِلُوا خَاصِرًا وَلَا يَنْفَعُ رَبُّكَ أَحَدًا أَبَتَهَا
النَّاسُ مِنْ عَرَفْتِي فَقَدْ عَرَفْتِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي أُعْرِفُهُ بِنَفْسِي فَأَعْلَى بِنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَا بِنُ فَاطِمَةَ
الزَّهْرَاءِ أَنَا بِنُ حَدِيثِ الْكَبْرِيِّ أَنَا بِنُ مَكَّةَ وَمِنِّي أَنَا بِنُ الْمَرْقُومِ وَالصَّفَا أَنَا بِنُ مَنْ صَلَّى بِمِلَّةِ بَنِي
الْأَسْمَاءِ أَنَا بِنُ مَنْ دَنَى فَنَدَى فَكَانَ فَابِ فَوْسَسِينَ وَأَذَى أَنَا بِنُ صَاحِبِ الشَّفَاعَةِ الْكَبْرِيِّ أَنَا بِنُ
صَاحِبِ الْخَوْضِ وَاللَّوَاءِ أَنَا بِنُ صَاحِبِ الدَّلَائِلِ وَالْمُعْجِزَاتِ أَنَا بِنُ صَاحِبِ الْفُرَّانِ وَالْكَرَامَاتِ أَنَا بِنُ السَّيِّدِ
الْمَحْمُودِ أَنَا بِنُ مَنْ لَدَى الْكَرَمِ وَالْجُودِ أَنَا بِنُ الْمُنَوَّجِ بِالْأَشْرَافِ أَنَا بِنُ مَنْ رَكِبَ الْبُرْقَانَ أَنَا بِنُ حَكِيمِ صِفْوَةَ
الْإِسْمَاعِيلِ أَنَا بِنُ صَاحِبِ الْبِنَاءِ وَأَبِلِ أَنَا بِنُ الْقَصَادِيرِ وَالْوَارِدِ أَنَا بِنُ الزَّاهِدِ الْعَابِدِ أَنَا بِنُ الْوَافِي بِالْعَهْدِ أَنَا
بِنُ رَسُولِ الْمَلِكِ الْمَغْبُودِ أَنَا بِنُ سَيِّدِ الْبَرِّ أَنَا بِنُ الْمُنَزَّلَةِ عَلَيْهِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ أَنَا بِنُ مَنْ نَفَخَ لَهُ الْبُوقُ
الْجَبَانِ أَنَا بِنُ الْمَخْضُوضِ بِالرِّضْوَانِ أَنَا بِنُ الْمَقْضُولِ ظَلَمًا أَنَا بِنُ مَجْنُونِ الرِّاسِ مِنَ الْفَضْلِ أَنَا بِنُ
الْعَدَاةِ حَتَّى فَضَيْتُ أَنَا بِنُ طَرْحِ كَرْبَلَاءِ أَنَا بِنُ مَنْ لُوبِ أَنْعَامِهِ وَالرِّدَاءِ أَنَا بِنُ مَنْ بَكَتْ عَلَيْهِ
مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ أَبَتَهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ نَابِلَاءَ حَسَنِ حَيْثُ جَعَلَ فِينَا زَانَةَ الْهَدْيِ
وَجَعَلَ فِي غَيْرِنَا رَأْيَةَ الرَّدَى وَفَضَّلَنَا عَلَى جَمِيعِ الْعَالَمِينَ وَأَنَا نَامَا لَمْ نُؤْتِ أَحَدًا
مِنَ الْعَالَمِينَ وَخَصَّنَا بِحَسَنَةِ أَشْيَاءٍ لَمْ يُوجَدْ فِي الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ الْعِلْمِ وَالشَّجَاعَةِ
وَالسَّخَاءِ وَحُبِّ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَعْظَمْنَا مَا لَمْ يُعْطِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ مِنْهَا شَمَارًا
از جهان و خواسته این سزای ایران چیم و پر نیز می و هم چه بجه و ستخوش فنا و زوال و پای کوب با و وبال
است و این همان سراج پر کمر و فریب و سزای آفات و سبب است که قرنهای برگزیده و مردمان کیهان
در نوشته از برین آفات و فنا و هلاکت و بلا و سپرده است با اینکه پیشین کرده و برگزیده گمان انبوه و نوشته
این جهان ناپایداری و لذاید این روزگار غدار از شما برخوردار تر و نزدیکانی این ساری آمال و امانی و شماره
کامکار تر بوده اند و با همه این جمله سهر انجام آن ابدان منعمه را خاک کور فرود خورد و آن اجناسم با نعمت و ناز
مار و موران ساز گشت و انقلاب و نپرخ با شکر کون حالات ایشانرا از کون ساخت ایشانرا بعد از فنا و زوال چنان
کون کرده و انبوهان انبوه در زندگی و پانیدی دست طمع و طلب دراز و چشم میدارند و فرزند گردانید یعنی از آن پس
که نگران همی ستید که انبوه برگزیده گمان و گروه جهان در نوشتگان با آن نیر مندرها و طول اعمار و فرود
روزگار اینگونه بگرد و فریب این زمانه با بکار گرفتار و با سبب این دنیا و قمار و چار و از فرزند عمارت و قصور
در دخمه کور منزل گردیدند و از نرسنگاه عیش و سرور با مور و مار نیس گردیدند چگونه شما که با آنان کیهان
و یک سنگ نیستید بدوام و قوام اینک جوئید و لذت و سرور و در زید بیست بیست هرگز این
اندیشه نباید و این طمع نشاید بلکه باید در همین راه کام بر نداد و از همین پیمانجام گرفت با یک مرگ انباشد
و با مردگان و ساز گشت پس نیک بنیدشید و از آنچه از عمر عزیز و روزگرمی برگزیده و در آنچه بجا
مازه تبعث و لشکر روید و در اعمال خوشتن بدیده و دهنش نگریدین شوید و در ایام زندگی و نورانی

سبع و دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

این پینه افنی کرداری بیای گذارید و اعمالی ظاهر سازید که چون عوضش دریا سپردن یا نیکار نکردید در عوض سود و منفعت
زیان و زحمت نبرید و شمارا بجز واجب و لازم است که از آن پیش که مدت زندگانی سپری و طول ما عمر نوری
و زمان میوزن پیمانها منقضی و هنگام نوشیدن جام مرگ و اجل بدیدید که در اعمال صالحه و افعال حسنه بجای آورید
بمانع قریب بچنگ و چنگال حوادث گرفتار و از تصور عالیه تقبور بالیه بسیار شوید و با اعمال و افعال خوشتن
در معرض حساب حاضر گردید سوکنز با خدای چه بسیار مردمان باشند که در این جهان بفسق و فجور روز سپرده اند
و آن هنگام آیات اندوه و آثار حسرت برایشان بشکال می پذیرد و چه بسیار عزیزان هستند که در مسالک
ملکات و مخاطرات بجا نخواستند و در آن هنگام که پشیمانی را سودی نیفتد و هر کس ظلمی کرده دست می رانده باشد
پناه نیابد و هر کس بر کاری کرده و ذخیره بر نهاده حاضر نمید و پروردگار چهار و جزئی و کلی بعدالت حکومت درماید
و بقیه این جمله مبارکه باندک پهنوت مکرر مذکور در ترجمه شده است با ترجمه امام جعفر صادق علیه السلام میفرماید
هنگام فریاد و صیحه مسلمانان بگریه و ناله بلند گردید و یزید اندیشه بر آن بر بست که فرمان باذان و بدو آنحضرت را
خاموش کرواند و عنش را قطع نماید با مؤذن باذان اشارت نمود چون گفت ای کبریا امام فرمود ای کبریا کفر تو کل
گیر چون گفت اشهدان لا اله الا الله انحضرت فرمود اشهدان لا اله الا الله و چون گفت اشهدان محمد رسول
با مؤذن فرمود بختی خدای بر تو ساکت باش مؤذن خاموش گشت انگاه فرمود ای یزید محمد جد من است یا جد تو است
اگر گویا جد من است راست گفته باشی و اگر گویا جد تو می باشد دروغ گفته باشی یزید گفت جد تو است فرمود پس
از چه روی در تو ادرا بگشتی و همیشه را ایسر ساختی یزید ملعون خاموش گردید و مردمان سخت بگریه شدند
و فریاد بر آوردند بگفتند ما نامستی عظیم و بلشی بزرگ در اسلام روی کرده است چون یزید بگریه ایحال دین اشکی
و حزن و اندوه و خروش و ناله مردمان گردید سخت بیندیشید نامسا و انجاک ملاک و دمارش در افکند پس با مردمان
گفت ایها الناس انظرونی اینی فقلت احسبن قلعتن الله من قلته عجبنا الله بن زباید عالمی بالیض
چنان بجان سپردید که قاتل حسین منم خدای لعنت کند قاتل حسین را همانا عبید الله بن زیاد که بر بصره عامل من است
اورا بگشت آنکاه فرمان کرد تا بکس را که حامل سر مبارک بود با آنکه با وی همراه بودند حاضر گردانند تا از چگونگی
قتل انحضرت از ایشان پرسان کرد و چون حضور یافتند از میان با شبت بن ربیع روی کرد و گفت دای بر تو
من ترا بقتل حسین فرمان کردم گفت فی لعنت خدای بر قاتل حسین فرمان کردم با و پس با خولی بن یزید شاد
نمود و گفت من ترا بگشتن حسین نامور ساختم گفت فی لعنت خدای بر کشنده حسین باشد با نحو با آنکه حاضر
بودند با هر یک اینگونه جواب و سؤال بی پای رفت و نوبت بحصین بن نمیر رسید و او نیز چون دیگران سخن
راند انگاه با یزید گفت آیا خواستاری که ترا از قاتل حسن علیه اسلام خبر گویم گفت آری گفت مرا زینهار بخش
گفت را از دستمی فقال ایها الامم ان المذنبی عطفوا الزانبات و وضع الاموال و حبس الجفون
و رسل الکف و اعدا لوعاید هو الذنبی فکله گفت ای امیر انکس که آیات بر بست و اعلام بر اخرشت
و زرد سیر بر پرداخت و لشکر ساخت و نامه از پی نامه بگذاشت و مردمان را در اطاعت خویش بخواند و در عصیان
قریب بر تهدید داشت چنین که حصین علیه السلام را بگشت یزید گفت ای کجا رانده که نمودی شد حصین بن نمیر گفت

تویای آردی یزید گفت ز سخن بسیار شکم گزید و بنزل خویش بازگشت آن طشت را که سزبارک
 حسین علیه السلام در آن بود و حضور خویش بگذاشت و همی بر آن نگرست و بگریست و بر چهره خویش
 چنانچه زد و همی گفت مرا بحسین چه بود و چکار بود مرا ما در کتاب انوار نعمانیه دو دیگر کتب اخبار از نهال
 بن عمرو روایت که یکی روز در بازارهای دمشق راه میپرورم بناگاه علی بن حسین علیهما السلام را
 دیدم که بر عصبای خویش تکیه فرموده و پای مبارکش مانند دو چوبه فی و خون از مرد و ساق مبارک
 میدان داشت و پهره مبارکش زرد شده بود از این حال گریه و گلویم کرده گشت و عرض کردم یا بن رسول الله
 یا ما فرمودی قبلی قال کف حال من اصبح اسیر الزید بن معاویه و نسا فی الی الان ما اشبع
 بطونهم و لا کسون رؤسهم نایحای اللیل و النهار و نحن بامنیها کثل بنی اسرائیل فی ال فرعون
 بد بجنون ابناهم و یسجون نساءهم امننا العرب نفخر علی العجم بان محمد اعرابی و امننا
 فریش نفخر علی العرب بان محمد من هم و امننا معشر اهل البیت من مفضولین
 مشردین ما بدعونا بزید الله الا نطق القتل انا لله و انا الیه راجعون علی بن حسین
 بگریست و فرمود چگونه است حال نکس که با برادر نماید در حالتی که اسیر زید بن معاویه باشد اهل بیت
 تاکنون باشکم گرسنه و سرب پوش روزان و شبان گریان و نالان باشند همه مقول و مضموب و
 پراکنده باشیم و هر وقت یزید را طلب نماید کمان قتل بر خود بریم انا لله و انا الیه راجعون منهل
 که یکدم سید من کنون کجی میشوی و اراده داری قال الخیر الذی نحن فیه لیس له سف و
 الشمس نضهرنا به و لا نری الهواء فافر منه لضعف بدنی سوبعة و ارجع خشیة علی النساء
 فبما هو نجا طیبی و اخطیبه و اذا بافره و نسا دبه فترکی و رجع الیها و اذا بها زینت بنت
 علی ندعوه الی ابن تمضی بافره اعینی فرمود مجلسی که در آن هستیم میگویم که متفندار و از ما
 آفتاب میکند زیم و هیچ مکانی در مغاک نیست که با این ضعف بدن و سستی تن اندک مدتی راحت گیرم و
 بسبب خست بر نسوان مراجعت بنمایم پس در همان حال که با آنحضرت را ندانم می گرد پس مرا بگذشت و بدانی
 رو بنگذاشت چون نیک دیدم زینب دختر امیر المومنین علیه السلام بود که آنحضرت را میخواند و میفرمود ای
 ویده من کجی میشوی و آنحضرت مراجعت فرمود و من باز شدم و همه گاه بیاد آنحضرت و آنحالت گریان بودم
 در کتاب لیسوف در پایه کتب سیر مذکور است که امام زین لعابدین سلام الله علیه روزی در بازارهای دمشق
 راه میروند نهال بن عمرو آنحضرت را استقبال نمود و عرض کرد چگونه شما گاه فرمودی یا بن رسول الله قال
 امننا کثل بنی اسرائیل فی ال فرعون بد بجنون ابناهم و یسجون نساءهم امننا معشر اهل البیت
 امننا العرب نفخر علی العجم بان محمد اعرابی و امننا فریش نفخر علی سائر العرب بان محمد منها
 و امننا معشر اهل البیت مفضولین مشردین انا لله و انا الیه راجعون ما اشبع بطونهم و لا کسون رؤسهم
 منج الصادقین در سوره بنی اسرائیل از نهال بن عمرو روایت که روزی در خدمت علی بن حسین علیهما
 السلام شدم و عرض کردم یا بن رسول الله چگونه صبح فرمودی فرمود اصبح انا لله بیزید بنی اسرائیل

حسین علیه السلام
 در بازار دمشق
 دیدم

بگریست

بگریست

بین ال فرعون بذبحون انساها تم و بسنجون نساها تم واصبح خبر البریه بعدد سوال الله صلی
 الله و آله باعز علی المتأیر و اصبح الحسین مظلوما کما که آنحضرت چندان بگسیت که قطرات نمک
 دید و شورش بره و کوه مبارکش بارش گشت پس آن فرمود و اذ لا لامة فقلک ابن بنت نبیها
 و آنست در نواری باد تو میر که سپهر نغمه خود را کشیده معلوم ما بود که در نگارش این خطب مبارک که علی اختلاف روایات و
 تطویر یکدم بدو عذر معتذریم و قبول عقد را از گرام قوم و فحاش جماعت خویش که سخت استیجاب کلمات و خطب
 آنحضرت علی حسب المقذور دوم و صریح ظلمی بهم چه از کتبه این بنابر مطالب مخفیة اشکار میشود اول باز می نماید که
 طول کتب است صلوات الله علیه در دمشق بچه مقدار است و دیگر نیکه باز می نماید که آنحضرت مبارک و کلمات شریفه
 بعضی در او بیخورد و در برخی در مجلس اول اتفاقا نه با یزید و بعضی در مجلس بعضی در مسجد و پاره یا حضور یزید و پاره
 بی حضور آن پدید برخی با یزید خود آنحضرت و بعضی قبل از ظهر بدلیل بر رسید محول با بنیان کیف صحبت یا برین سوال
 در برخی بعد از ظهر به مثل سوال ایشان گفست است این رسول الله و بعضی دو سه باشد از سایر بریت باشد برین
 ائمتنی علی صغر حتی و قول مؤذن فلیم فذلک اباه و ائمتنی علی صغر و کلمات یزید که گاهی با مؤذن گوید دستبغلام
 را بگیر و بر فرزند خود گاهی تکلم خطیب که من اینستم این کودک چنین کلام نماید و گاهی سخنان اهل شام که این کودک بر
 شکر چه می تواند گوید و اگر نظرش با جماعت میفتد یزیدی سخن کردن نیاید و گاهی کلامه آن معون آنحضرت که بر منبر است
 و زنده است و غیر ذی ما باز گاهی لابد این سخن با کودکان نشاید و کودک را چون امام محمد باقر سلام الله علیه که تبصریح
 می نمود و در مجلسین در کربلا حضور داشته فرزندشاید و بجز کودک نیز تیره خوانده نشود و امتیاز و میا این
 اخبار با محققین عامیج است و دیگر از اختلاف احوال یزید و مجلس متعدد او در احضار اهل بیت چه میسر بود
 مدت کثرت حضرات را میسر ساخت چه گاهی چنانکه شارت شد بچشم کین دستیز میرد و گاهی اظهار مهر و صفات
 چنانکه گاهی در حق آن معون چنانکه مذکور شد فرمود و اندک کفری بقساوت و شقاوت او ندیدیم و گاهی
 در حق آن معون از حضرت سکنه سلام الله علیها چنانکه مذکور آید میفرماید سو کند با خدای کافر می بهتر یزید
 میدم و نیز میماند که آن معون چندین مره آنچنانکه تحمل علی بن الحسین علیها السلام را نموده است برین
 مجلس و مخالفان خویش را از کین و بعضی خود بر او تهنیت و بعد از آنکه اشکین و خشم و خمود یافته و بعضی شایسته
 نیز روی داده از قبیل معجزات سر مبارک و حضرت علی بن الحسین در خوابهای زنهاد حضرت سکنه و مکالمات
 رسول ملک روم و جاثلیق و عالم بود و در مجلس الجالوت خواه با او یا با ابوالاسود محمد بن عبدالرحمن چنانکه در
 جلال العیون اشارت شده و نیز بسبب میجان قلوب اهل شام باید و ناچار از در مهر و صفات پروان شده و میرا
 اهل بیت تکلیف نهاده و کرده ایشان را هرگز از دمشق رفته نیافت بلکه رجال و نسا و کبیر و صغیر را چندان باز داشت
 تا تلف شوند یا خودش بجز را تباہ کرده اند چون خدای خواست ممکن شد و این حسرت را با عقوبت جنیم توأم است
 و نیز میماند که اهل البیت مدتها در مجسم بوده اند و راه پروان شدن نداشته اند و از آن پس مدتی در خواب بوده آ
 و راه پروان شدن نداشته اند و از آن پس مدتی در حر و با اختیار خود در اسواق و مشق حرکت میفرموده اند چنانکه
 از حدیث منہال بن عمرو مشون افتاد و نیز میماند که مدتها بجزمت و عزت گذرانده اند چنانکه از منزل داود

احوال حضرت سیدنا صاحبزادین علیهما السلام

ایست نژاد سرای یزد در شام زنده نمانی ای ابا سیدان یاشیان و ما تم واری ایشان در حضور امام علیه السلام و در وقتش با بیزید ازین سخن برپوده برسد و در وقت شب شیخ شرح مسطور است که در او قاتیکه علی بن حسین علیهما السلام در آن نبی امیه بود و یکی از فرزند آنها الناس ان کل صمیت لبس فیکر هوعنی و کل کلام لبس فیکر ذکیر هوهباء الا و ان الله تعالی اکرم اقواما با با ائمه فحفظ الابداء با الا باء لبقوله تعالی و کانت ابوها صالحا کما کرمها و نحن و الله عیزة رسول الله فاکرمونا لاجل رسول الله لان جده رسول الله صلی الله علیه و آله کان یقول فون منبره احنطون فی غیره و اهل بنی قریظ حفظنی حفظه الله و من اذانی فعلیه لعنة الله الا لعنة الله علی من اذانی فیهم حتی نالها ثلث مراتب فحن و الله اهل بیتنا ذلک الله عنا الرجس و الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و نحن و الله اهل بیتنا احبنا الله لنا الاخرة و پرونی عنا الدنيا و لذاتها و لم یمنعنا بلذاتها میفرماید ایرومان همانا آن سکوت و خموشی که از روی شکر و صنایع قدرت و تقصد و رابع فطرت و سپاس و رابع نعمت و علامت قدرت و شکر و محبت و نسائم مغفرت و آیات عذاب و عقوبت و جلایل خلقت حضرت احدیت و غیر اینهاست همانا کرامی و غوایت است و آن کلامی که در آن ذکر می باشد عباری بی اختیار و نمایی پیوده است و نیست باشد که خدا تعالی اقوامی را سبب پدران ایشان و جلالت آبا و اجداد ایشان کرامی و کرم داشت و حفظ ابناء با با فرمود چنانکه در باره آنده غلام سیم در قرآن کریم میفرماید که چون پدر ایشان صاحب بود خداوند و پسر او را کرم داشت گویند با خدای ما عزت رسول خدای سیم پس شما با ما اکرام نمائید سبب رسول خدای زیرا که جدم رسول خدای صلی الله علیه و آله کاهی که در فراز منبر خویش بود فرمود مراد عزت و اهل بیت من محفوظ باد و هر کس مراد مقام مرا محفوظ باد و خداوندش حفظ فرماید و هر کس مراد سنج و کزند رساند لعنت خدای بر او باد و نیست باشد که لعنت خدا بر آنکس باشد که مراد باره ایشان آزار و اذیت رساند و این فرمایش سه مرتبه بگذاشت و سوگند با خدای ما ایم اهل متی که خدای تعالی رحمت و فوجش را خواه در ظاهر و خواه در باطن از ما برداشت و سوگند با خداوند ما ایم اهل متی که خدا تعالی آخرت را از ما اختیار فرمود و دنیا را از ما باز داشت و بلدات آن تمتع و بهره درخواست معلوم باد که از بعضی روایات چنان متفاد میشود که مجلس اهل بیت در مسجد خرابه بوده و از پاره روایات کثوف میافشد که در مسجد خرابه بوده و از روایت صدوق علیه الرحمة در کتاب مالی معلوم میشود که زمان امام حسین علیه السلام با اهل بن الحسین در مجلسی جای داده اند که حافظ سرادگر با نبوده است چند آنکه از سورت سرادگر یا چهارم مبارکشان پوست نهاده است و از پاره اخبار معلوم میشود که ایشان در اوایل ورود که در مجلس بوده اند پیش و اراده نوشتن حرکت نموده اند چنانکه در خبر مجلس یزید و صدور امکالمات مسطور است که فرغان کو ایشان از آنجمل خود باز کرد و اندک پاره اخبار آشکار میشود که ایشان مدتی نیز در محل و منزلی که داشته اند بسیار بر ایشان سخت میکشیدند با اختیار خود پیش میسده اند فتهای امری دیده بان نبوده اند چنانکه در حدیث آنحضرت در اسواق دمشق با منهای معلوم گردید و از آنکه فرموده اند مراد مجلسی جای ساختند که نازک می رود و نازک سرای شب آسایش و شمیم با آنکه ما را از خود فریبی کرد و سرانگامان نبود نیز امتداد مدت در مجلس نموده شود چه قرصم و تشدید معنی برداست یا اینکه محض

سرمای زمان است پس زمین خبر معلوم میگرد و چندان در زمان بوده اند که در هوا تبدیل و تغییر پیدا کرده است
چه آنروز که گرم باشد و سبب زحمت شود شبش آنگونه سرد نمیشود که مایه صدمت شود و آنشب که برویش تمام
برسد که موجب زحمت گردد روزش با بزرجه گرم نمیشود که اسباب شکایت و طلب حفظ و میمانت آید و همچنین اگر مدت
متلاوی نباشد از گرمی و شکایت از حرارت به برودت زمستان کجا اتصال میجوید پس بناچار با است مدت مجلس
باشد که تفاوت امویان و لیلی را بنامید و از سر مبارک او از کربا بر جوع نماید چنانکه در خبری که زین مبارک چهل روز
علاقه بود و علی بن الحسین زیارت میفرمود و زمان و مردان حریم زیارت میکردند و مردمان زیارت میشدند
بر طول مدت دلالت دارد و همچنین روایاتی حضرت سکنه سلام الله علیها که میفرماید بعد از آنکه چهار روز از زمان
جلس بگذشت این خواب را بدیدم و دیگر آن روایت صدوق در اهالی که علی بن الحسین علیها السلام و زمان را در
در مجلسی که ایشان را از خرد ترنگا بهمان بود جس کردند چندانکه پوست از چهره بگذشت و بیخ سنگی از پت المقدس بر
نکرفتند جز اینکه خون تازه در زیرش بدیدند و مردمان آفتاب را بر دیوارها سرخ نکرستند چون ملاحظه معصومه تاگاه
که علی بن الحسین علیها السلام زمان را پرورد و در پس شرح را بگرابا بازگردانید دلالتی بزرگ بزرگ بر طول مدت است
در دمشق دارد و این خبر دلالت میکند بر اینکه حرمت شمس بر دیوارها بر حسب استمرار بود است تاگاه که علی بن الحسین
از دمشق پرورد و در مبارک را بگرابا بازگردانیده و موافق اخبار متعدده این صلا مت حرمت شاه بطول انجامید
مگر در بعضی روایات یکسال بوده است و اینکه از پاره روایات متعارف میشود که مدت مجلس نگشت در زمان و در
بوده است و امام علیه السلام بان اشارت فرموده است بعد از آنکه با حارسان در میان بزبان خود سخنان که
مگور گشت گفته شده است و این سخن در اوایل جلس نموده بلکه بعد از گذشتن مدتی دیر باز بوده یا اینکه مقصود از طول
این بوده است که آن جلس و قید سختی که در آن نذر بود و نیرنگ کردند از مطلق جلس یا از آن مجلسی که کمان
میرفت بر پیش فرزند آید و نموده و بجای دیگر جای ساخته گاهی با غول در تخیر و نهایت سختی بوده اند گاهی در خراب
گاهی در مسجد خراب گاهی در سزای نزدیک گاهی در سزای مخصوص منفرد بخود بوده اند گاهی بمیل خود در اسواق دمشق
حرکت داشته اند و از خبرین جوزی که یزید معون گفت لعنت خدای بر سپهر جانان که حسین را مقاتلت و قتل ناچار
و مضطرب ساخت و حسین زوی خویش کرد که در جنبی ملا و شعور متحق شود و این مرجانه او را مانع شد و این ضعیف
دل نیکو کار و نوج و صالح و طالح بختم عداوت مرا بگاشت و نیز خبریکه در پایان مقتل امی مخفف مسطور است که مردمان
گویند خواب بودند از خواب آگشته شدند و بازارها را سبب و تجدید غرام نمودند و برای آل و با مصیبت پهای گرد
و گفته سوگند با خدای ما نمیدانیم من سران حسین است و می گفتند هر خارجی است که در زمین عراق خروج کرده است
و چون یزید این شویب و اشکی مردمان را باز شنید جزاء قرآن از بهر مردمان ترتیب کرد و در مسجد متفرق ساخت و چون
مردمان از نماز فرات یافتند و در حضور ایشان بگذاشتند و تا بان اشتغال یابند و زیاد حسین علیه السلام که
همه پیاد است بر آنند و این حاصلی بخشید و مردم از یادش پرورد نشدند و از ذکرش میکسوی زشت و نیز
ناچار با حضور مردم شام فرات گرد و گفت ای مردم شام شما را کمان چنان میرود چنان همی گویند که حسین را من
گشته ام یا من تقبل و فرمان دادم بک بن مرجانه او را بگشت نگاه آنان را که در قتل حسین علیه السلام حاضر بودند

احوال حضرت سعید الساجدین علیه السلام

نمودند و ایشان آن مکالمات که مذکور افتاد برانند معلوم میشود که مدت طولی قامت طویل بوده چند آنکه بواب
 مراسلات کوهش و مکالمات سرزنش آمیز مردمان بروی بانده شده و مردمان اندک اندک از قبایح اعمال و مخبر شده
 و آنکه از قاتل و مقتول پخیر بوده اند باز در دست اند و آشفته شده اند و یزید بر بان خود و خلع سلطنت زود دامنش اندیش
 بندگشته و بلا بد طری بنویسند و با خاندان رسانت اظهار مهر و محارت را اسکار ساخت تا باین توهمات و
 تمهیدات آتش قلوب برتسکین بد فاضل در مبدی در کتاب اسرار الشهادت میفرماید جاتی که سبب اطلاق یزید علیه
 اللعنه آل رسول الله صلی الله علیه و آله را از زندان گشت پاره خوارق حادث و معجزات و کراماتی بود که از آن پس
 و آن آل رسول و بعضی خواص که از زمان خویش شنید و اسباب مذمت داند و او گردید و زویای حضرت سکنه
 سلام الله علیها بود اگر چه در ظاهر محض نیکه بر مردمان اعتقاد نماند گفت شما انجواهای خود تسلی میجوئید اما در باطن باشت
 و وحشت بدی حکم در افکند و نیز بعضی از امر انبی امینه در مانی ایشان نزد ابی اسرار و ابرام می نمودند و نیز تنفر
 این شام را احسان نمود و بر ندان ملک خویش پذیرشید و یقین بدانت که اگر مدتی نیز بر امتدادت حبس این
 پیوسته میزاید مردمان هجوم نمابنده و در یکشند و سلطنت از خاندنش خلع شود و مردمان را بجز حدیث امام حسین علیه
 اسلام سخن بر زبان نیرفت و همی بر کس یادگیری گفت ایانیدی با سپر مغیره چه کردند ازین روی با اطلاق ایشان
 ناچار شد و گفت سوگند با خدای هر که قاتل حسین است او را میکشم و این سوگند نیز بدو رخ نامد چه هیچ اثری در این کار
 مشورنگشت بلکه روز تار و زبا آنجا عت باظهار مهر و محارت رفت چنانکه سعودی در مروج الذهب می نویسد
 که یزید صاحب طرد و کلاب و جوارح دست و د و فهود و عداوت بر شراب بود و یکی روز شراب
 شراب نشست و در جانب راست آن ملعون ابن زیاد لعین جانی داشت و این داستان بعد از
 قتل حضرت امام حسین علیه السلام بود پس روی با ساقی دلا رام کرد و این شعر خواند

اِنِّی شَرِبْتُ زَوْجِي فَوَادِحِي لَمْ مَلْ فَايِسُوْا مِثْلًا اِنَّ زِيَادَ
 صَاحِبَ السِّرِّ وَالْاَمَانَةِ عِنْدِي وَ اَلْسَدِيْدِ مَغْنَمِي وَ جِيَادِ

انگاه با خوانندگان و نوازندگان حکم داد تا بتغنی پرد جشده با تجود در حصول المته بعد از مکالمه حضرت فاطمه یزید
 میگوید یزید فرمان کرد تا ایشان را در حریم آن ملعون جانی ساختند چون آل رسول صلی الله علیه و آله درون حریم
 شدند هیچ زنی از آن یزید نماند جز اینکه در خدمت ایشان در آن سوکواری با ایشان بنازگشت و آنچه از حل و در
 و البته ایشان را برده بودند چندین برابر باز دادند ازین روی سکنه سلام الله علیها میفرمود سوگند با خدای
 کافری بهتر از یزید ندیده ام و ازین پس یزید فرمان کرد تا علی بن الحسین علیهما السلام و حرم آنحضرت و در
 سرائی مخصوص از بهر ایشان داد و دهند و آنچه ایشان را لازم بود از بهر ایشان نقر و داشت و تا علی بن الحسین
 علیهما السلام حاضر نمیشد روز و شب دست لطعام نمیداد و در روایتی آنچه نه های آن ملعون در خدمت اهل بیت
 تقدیم کردند پذیرفته نشد و نیز از مکالمات ایشان در ایام توقف در دمشق باهند دختر معویه و حاکم و شریدینا
 مذکور داشته اند که در استقامت نه در فور کارش مشورت و بر هایت شیخ سعید ایشان را در سرائی متصل بسرای یزید
 جای دادند و تا ما که همگی علی بن الحسین در دمشق جای داشت آنحضرت را با برادرش عمر بن الحسین و ازین
 امایش